

## جشن های ۲۵۰۰ ساله، بلندپروازی های شاهانه و تبعات استانی آن

غلامرضا خارکوهی<sup>۱</sup>

اشاره

در مهرماه سال ۱۳۵۰ ش جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به فرمان محمدرضاشاه در سرتاسر کشور برپا شد. گرچه ستاد مرکزی تشکیلات آن در تهران متمرکز بود ولی این برنامه با ستادهایی که در هر استان و شهرستان و شهر و بخش توسط مقامات دولتی تشکیل شد، در همه مناطق کشور به اجرا درآمد. در آن زمان - یعنی چهل سال پیش - میلیاردها تومان خرج این جشن های غیر ضروری شد در حالی که در آن دوره اگر چنین بودجه کلانی برای عمران و رفاه روستاها و شهرهای محروم و فقیر کشور هزینه می شد، چهره کل ایران دگرگون می گشت.

جنون اشرافی گری و بلندپروازی های غیر معقولانه شاه عامل اصلی برپایی چنین برنامه های بیهوده بود. او فکر می کرد با چنین جشن های پرخرجی هم جنون عظمت خواهی خود را ارضا، و هم پایه های حکومتش را تحکیم می کند. ولی بر خلاف تصور واهی شاه، این گونه برنامه ها در کشوری که آکنده از بیکاری، فقر، فساد، ناامنی،

۱. تاریخ نگار انقلاب در استان گلستان





بی‌سوادی، کمبود مدرسه و دانشگاه، حمام، در مانگه، برق و آب شرب، بهداشت، وسایل کشاورزی، کمبود وسایل ارتباطی، وسایل حمل و نقل عمومی، تورم و گرانی و صدها مشکل و کمبود اساسی و زیربنایی دیگر بود، نه تنها موجب تکریم شخصیت شاه نمی‌شد بلکه پایه‌های حکومتش را نیز متزلزل می‌کرد.

به همین خاطر از یک‌سو موجی از انتقادات و مخالفت‌ها در مناطق مختلف کشور نسبت به این برنامه و شخص شاه به راه افتاد، و از سوی دیگر اجرای آن ضربه بسیار بزرگی به اقتصاد ایران وارد نمود که مخصوصاً تبعات منفی زیادی در استان‌های کشور داشت. لذا در این مقاله بر آنیم تا ضمن تشریح این برنامه، تبعات استانی آن را - خاصه در گلستان - مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم.

**کلیدواژه‌ها:** حکومت پهلوی، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، محمدرضا شاه پهلوی، استان گلستان، گرگان، گنبد، مازندران، مشهد، قم، تیمسار مژین، فقر و محرومیت، مهاجرت، گرانی، روحانیت، امام خمینی

## چارت سازمانی جشن‌ها

چهار سال بعد از جشن تاج‌گذاری شاه و همسرش، حکومت پهلوی اقدام به برپایی جشن‌های پرخرج ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نمود که یکی از مهم‌ترین رویدادهای ناگوار تاریخ انقلاب اسلامی کشورمان محسوب می‌شود. مقدمات برپایی این جشن‌ها از سال ۱۳۳۶ با فرمان شخص شاه آغاز شد و پانزده سال بعد، در مهر ماه سال ۱۳۵۰ ش به مدت ده روز به مرحله اجرا درآمد.

مدیریت این برنامه بر عهده وزیر دربار قرار گرفت و ۳۴ نفر نیز به عنوان شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی تحت نظارت عالی‌ه شخص شاه تعیین شدند که از جمله وزرای دربار، دارایی، امور خارجه، کشور، فرهنگ، پست و تلگراف و تلفن، راه و ترابری، استاندار فارس، رئیس دانشگاه تهران، رئیس دانشکده هنرهای زیبای کشور، فرمانده ژاندارمری کل کشور، رؤسای اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، تربیت بدنی، شهربانی کل کشور، بانک مرکزی، انجمن آثار ملی، شهردار تهران، اداره کل باستان‌شناسی، مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید، بانک رهنی، بانک ساختمانی، ناظر بانک مرکزی، مدیر کل کتابخانه ملی، سناتور بوشهری رئیس کمیسیون مالی و نایب رئیس شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی همراه با تعداد دیگری از سازمان‌ها و سناتورها و شخصیت‌های علمی و فرهنگی کشور بودند.

این شورا در قالب ۸ کمیسیون به فعالیت و برنامه‌ریزی پرداخت: ۱. مالی ۲. نظارت ۳. انتشارات ۴. فرهنگی ۵. هنری ۶. تشریفات و پذیرایی ۷. ارتشی و ورزشی ۸. ارتباطات.

## انگیزه‌ها و توجیهات مقامات درباری

هدف از برگزاری این جشن‌ها در اصل ارضای عقده خودبزرگ‌بینی شخص شاه و تحکیم پایه‌های تاریخی حکومت پهلوی و به رخ کشیدن قدرت و اقتدار محمدرضاشاه در مقابل مخالفان رژیم بود. ولی در ظاهر دولت هدف از آن را «بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال تأسیس سلطنت شاهنشاهی کوروش کبیر» اعلام کرد. علی‌دستی یکی از عوامل نزدیک به خاندان پهلوی (رضاشاه و محمدرضاشاه) در خاطرات خود این‌گونه برنامه‌ها را «چیزهای بی‌پایه و اساس و خیالات واهی و افسانه‌آمیز» می‌نامد و می‌گوید: در تاریخ ایران با همه انقلابات و تحولات گوناگون و غیرمترقبه آن، شاهی بدین ضعف نفس و بدین مایه عقده داشتن، آن هم عقده خودنمایی و خودستایی وجود ندارد! کسی نمی‌داند فکر کوروش کبیر را چه کسی به ذهن او وارد ساخته است؟! آیا مغز علیل خود او بنیان‌گذار این اندیشه بوده است که در قرن بیستم، او کوروش کبیر دیگری ست، یا چاپلوسان و آتش‌بیاران معرکه این فکر کودکانه را به وی القا کرده‌اند؟!... آریامهر<sup>۱</sup> با همه امکانات مالی، سیاسی و اجتماعی، به جای اینکه ایرانی آباد، قوی و توانا به بار آورد، به تقلید خشک و خالی اکتفا کرد و در جلگه مرودشت به راه افتاد و به شعار دادن پرداخت: «کوروش، تو بخواب که ما بیداریم!» و مضحک‌تر اینکه به همین اندازه اکتفا نکرد، بلکه دستور داد که مقبره عظیمی از بتون مسلح با جاه و جلال در مقابل کوروش کبیر، برای وی بنیان‌گذارند، تا او نیز در تاریخ ایران به عنوان دومین کوروش کبیر نامبردار گردد.<sup>۲</sup>

بدن شک اجرای چنین برنامه بلندپروازانه و پرهزینه‌ای، آن هم در کشوری که مردمش در فقر و استبداد غوطه‌ور بودند نیاز به توجیهاتی داشت که مقامات رژیم، از شخص شاه گرفته تا سایر مسئولان آن را ارائه می‌کردند. توجیهاتی که برای هیچ‌کس جز خودشان

۱. در تاریخ ۲۴ شهریور سال ۱۳۴۴ش مجالس سنا و شورای ملی در جلسه مشترکی عنوان «آریامهر» را تصویب و به محمدرضاشاه پهلوی اعطا کردند؛ از آن پس او معروف به «شاهنشاه آریامهر» شد.

۲. دکتر مهدی ماحوزی، عوامل سقوط محمدرضا پهلوی (یادداشت‌های علی‌دستی)، تهران، زوار، بهار ۸۳، ص ۱۶۴-۱۶۳.





باور کردنی نبود. دامنه این گونه سخنان به مقامات استان گلستان هم کشید که از جمله این مقامات دکتر زهرایی، نماینده حزب ایران نوین گنبد کاووس در مجلس شورای ملی بود. او حتی در شروع نطقش مقام «شاهنشاه» را در ردیف «پروردگار»<sup>۱</sup> و حتی برجسته‌تر از آن «به نام نامی... شاهنشاه آریامهر» قرار می‌دهد! و می‌گوید:

به نام پروردگار توانا و به نام نامی رهبر بیدار و اندیشمند ملت ایران شاهنشاه آریامهر.

در عصر زرین آریامهر و سال پر میمنت کوروش کبیر، ملت ایران یکی از بزرگ‌ترین رسالت‌های غرور انگیز و فخر آور خود بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران را که یادآور عالی‌ترین خصایص ملی و معنوی، و اصیل‌ترین ارزش‌های تاریخی و فرهنگی و هنری و مدنی ایران و جهان است در گهواره تمدن و مهد آزادی جهان و گنجینه فرهنگ و هنر بشریت با سربلندی و جلال و شکوهمندی بی‌ظییری که شایسته چنین تاریخ پرافتخار و شاهنشاهی درخشانی است جشن گرفت... رهبری خردمندانه شاهنشاهان با تدبیر و کفایت ما از یک سو و پیوند معنوی و ناگسستنی ملت غیور و میهن‌پرست ما به شاهنشاهان و شاهنشاهی ما از سوی دیگر استواربخش شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ما بوده و هست و خواهد بود... فرزند برومند رادمرد بزرگ اعلیحضرت رضا شاه کبیر بنیان‌گذار ایران نوین، رهبر بیدار و خردمند ملت بزرگ ما در فرخنده روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ با اعلام اصول انقلاب مقدس شاه و مردم سبب دگرگونی‌های وسیع و پیشرفت‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بهروزی و بهزیستی همگانی گردید. منشور آزادی‌بخشی کوروش بزرگ را تکامل بخشیده و ملت ایران را با پیشرفت‌ها و ترقیات سریع همه‌جانبه‌ای که در سایه این رستاخیز ملی کسب نموده است به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ رهنمون گردیدند. [۱] ۲

البته مردم آگاه و مستضعف ایران و شهرها و روستاهای کشور توجیهات غیر معقولانه

۱. البته برخی از نوکران حکومت هم او را «خدایگان شاهنشاه آریامهر» می‌نامیدند. چنانکه در گزارش مورخ ۴۸/۱۱/۱۶ شهربانی بندرگز در خصوص برگزاری مراسم سالگرد ترور نافر جام ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ شاه، این عبارت عیناً تصریح شده است. [سند از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی]

۲. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۳، جلسه ۱۲.

جیره خواران رژیم را باور نمی کردند، زیرا زندگی فلاکت بار خودشان بهترین گواه بر بی پایگی این گونه دروغ پردازی ها و عوام فریبی ها بود. این نماینده انتصابی مجلس سپس درباره انگیزه بر پا داشتن این جشن از زبان محمدرضا شاه چنین می گوید:

یکی از انگیزه هایی که ما را بر آن داشت تا جشن های دو هزار و پانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران را برپا کنیم این بود که انقلاب اقتصادی و اجتماعی سال ۱۳۴۱ ما اکنون به مراحل نهایی باروری خود رسیده است. [!] ما اکنون می توانیم ادعا کنیم که نسبت به معیارهای رشد و عدالت اجتماعی به موفقیت های شایانی نایل شده ایم... ۱. ملت ایران جشن گرفت تا یادآور سهم خود در گنجینه تمدن و فرهنگ و هنر بشری و جهانی گردد.

۲. جشن گرفتیم تا ستایشگر ایرانیان پاک سرشتی باشیم که در پیشبرد فرهنگ و هنر و تمدن و آزادی بشری سهمی فراوان داشته اند.

۳. جشن گرفتیم تا نه تنها تجلی از عظمت گذشته و غرور و افتخارات ملی خود نماییم بلکه نشانگر پیشرفت های مهمی که در سایه رهبری شاهنشاه با تدبیر و آفریننده انقلاب شاه و مردم نصیب ملت ما شده است باشیم.

۴. جشن گرفتیم تا نویدبخش پیشرفت های عظیم و سریع خود در راه نیل به سوی تمدن بزرگ به جهانیان باشیم.

۵. جشن گرفتیم تا نمایانگر پندار نیک آریایی رهبر بشر دوست خود، خلاق لژیون خدمت گزاران بشر و پرچم دار پیکار با نادانی و بی سوادی و بی دانشی گردیم.

۶. برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران فرصت نیکویی بود تا نه تنها نمایانگر عظمت شاهنشاهی و فضائل اخلاقی و هنری و فرهنگی و نکویی های ملی و سنتی خود باشیم، بلکه به پرورش و گسترش هر چه بیش تر آنها با ایمانی راسخ تر همت گماریم. دنیای مترقی امروز از همان آغاز اعلام برگزاری این جشن، خود را از نزدیک در آن سهم دانست و شرکتی چنان وسیع و همه جانبه را آن هم در عالی ترین سطح فرهنگی و اجتماعی تدارک دید. [!]

شرکت سران و شخصیت های برجسته جهانی در این جشن غرور انگیز تاریخی، تخت جمشید را به میعادگاه صلح و دوستی و تفاهم بین الملل





مبدل ساخت. ملل جهان با تشکیل بیش از ۱۵۰۰ نفر و با پوشش جمعیتی در حدود دو میلیارد نفر در این بزرگداشت بی‌مانند شرکت نمودند...[۱]

اینجانب از سوی خود و به نام نماینده اهالی شاهدوست و میهن پرست گنبد کاووس و سربازی از حزب پر افتخار پاسدار انقلاب «حزب ایران نوین» هم‌صدا با سایر هم‌مسلمان گرامی و نمایندگان محترم مجلس شورای ملی، پروردگار یکتا و کتاب آسمانی خود را گواه گرفته سوگند یاد می‌کنیم که در سایه رهبری اندیشمندانه رهبر بیدار خود آریامهر بزرگ در پاسداری شاهنشاهی ایران و حفظ شعائر ملی و میهنی و گسترش نکویی‌های آریایی و گرامی سنن باستانی خود بکوشیم و از ثمرات انقلاب مقدس شاه و مردم با نیل به تمدن بزرگ ایرانی آباد و پیشرفته با همه فضائل معنوی و اخلاقی و نیکویی‌های ویژه آریایی آن به فرزندان آتی این مرز و بوم مقدس بسیاریم [احسن‌ت نمایندگان].<sup>۱</sup>

البته در شرایطی که غالب نمایندگان مجلس شورای ملی با اعمال نفوذ شدید درباریان شاه به مقام نمایندگی می‌رسیدند، اظهار چنین گزافه‌گویی‌هایی جزء وظایف روزانه و عادی آنان محسوب می‌شد. به گفته حسین فردوست در دوران قدرت علم که در واقع مهم‌ترین سال‌های سلطنت محمدرضا شاه است نماینده‌های مجلس با نظر او تعیین می‌شدند. در تمام دوران قدرت علم، وضع انتخابات مجلس همین بود<sup>۲</sup> و حتی در زمان نخست‌وزیری هویدا نیز حرف آخر را همیشه علم می‌زد.<sup>۳</sup>

به عنوان مثال در تاریخ ۱۸ تیر ماه سال ۱۳۵۰ انتخابات مجلس شورای ملی و سنا همزمان برگزار شد. دو حزب «ایران نوین» و «مردم» کاندیدها را بین خود در شهرستان‌ها تقسیم و منصوب کردند و سپس با تقلب و بدون توجه به آرای اندک مردم هر حوزه، افراد حزبی مورد نظر خود را به عنوان برنده انتخابات اعلام نمودند.

به همین دلیل است که در فوریه سال ۱۹۷۶ م (۱۳۵۴) یعنی سه سال قبل از پیروزی انقلاب و در اوج قدرت‌نمایی شاه و تبلیغات انقلاب سفید و نیل به دروازه‌های تمدن بزرگ مورد ادعای رژیم، آژانس اطلاعات مرکزی امریکا-سیا- در گزارشی سری اعلام

۱. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۳، جلسه ۱۲.

۲. از ظهور تا سقوط (مجموعه اسناد لانه جاسوسی)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، ج ۱، ص ۷۶-۷۴.

۳. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۷.

کرد: انتخابات ایران تقریباً همیشه توأم با تقلب بوده است و ساواک و کمیته‌های امنیتی نیز با تحقیقات خود باید در مورد صلاحیت کاندیداها اطمینان حاصل نمایند. پارلمان معمولاً به عنوان مهر پلاستیکی شاه عمل می‌کند و غالباً برای اجرای هر چه بهتر برنامه‌های شاه فعالیت می‌نماید.<sup>۱</sup>

به همین خاطر بود که رژیم نمایندگانی را انتخاب می‌کرد و به مجلس می‌فرستاد که صرفاً توجیه‌گر اقدامات ضد مردمی شاه و دولتش باشند و سخنانی همچون سخنان دکتر زهرایی بر زبان آورند ولی کلمه‌ای از فقر و فلاکت و زندگی سیاه مردم بیچاره حوزه انتخابیه خود نگویند.

### هزینه جشن‌ها و اوضاع خراب اقتصادی

برای آشنایی با ریخت و پاش‌های این جشن کافی است که گزارش یکی از منابع خارجی را مرور نماییم:

در پاییز سال ۱۳۵۰، سالگرد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، در محل تخت جمشید (شیراز) جشن گرفته شد. در این جشن ۲۰ پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، ۲۱ شاهزاده، ۱۶ رئیس‌جمهور، سه نخست‌وزیر، چهار معاون رئیس‌جمهوری و دو وزیر خارجه از ۶۹ کشور و... شرکت کردند. مدعوین در سه چادر عظیم و ۵۰ چادر بزرگ که در خارج تهیه شده بود، پذیرایی شدند. برای تأمین روشنایی محل از تهران و شیراز ۶۰۰۰ مایل کابل کشی و ۲۰ مایل حلقه گل زینتی، شامل ۱۳۰۰۰ لامپ چراغ مصرف شده بود. در میهمانی‌های رسمی ۵۰۰ تن میهمان حضور داشتند. غذا شامل تخم‌بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قارچ، طاووس بریان انباشته از جگر غاز، و دسر شامل تمشک تازه محصول فرانسه با لعاب انجیر و تمشک مخصوص بود. «ماکس بلوئه» فرانسوی که با ۲۵۹ سر آشپز و پیشخدمت، از ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن از فرانسه آمده بود، سرپرستی پذیرایی‌ها را به عهده داشت. رستوران ماکزیم پاریس، غذا و مشروب از جمله ۲۵۰۰۰ بطری شراب مخصوص تهیه دیده بود.<sup>۲</sup>

۱. از ظهور تا سقوط (مجموعه اسناد لانه جاسوسی)، همان.

۲. غلامرضا خارکوهی، استان گلستان در انقلاب اسلامی، تهران، عروج، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۸۰۱.





اما نکته مهم در ارتباط با برگزاری این جشن‌های کذایی، هزینه بسیار بالای آن بود که شاه هرگز جرئت نکرد از ترس مخالفان داخلی و خارجی، هزینه واقعی آن را اعلام نماید. علم‌وزیر دربار شاه در مصاحبه با مطبوعات آبان ماه سال ۱۳۵۰، بودجه آن را ۱۳۴ میلیون تومان اعلام کرد.<sup>۱</sup> در حالی که شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی هزینه کل آن را یک میلیارد و ۳۸۰ میلیون تومان گزارش نمود.<sup>۲</sup> اما بررسی‌های مخالفان رژیم حاکی از آن است که میلیاردها تومان - حداقل بیش از دو میلیارد تومان - خرج این جشن‌های واهی شده است. در صورتی که هیچ ضرورتی برای انجام این برنامه ضد اسلامی و ضد مردمی وجود نداشت. چرا که در آن دوره وضع اسفبار اقتصادی، معیشتی، بهداشتی، فرهنگی و آموزشی مردم مناطق مختلف کشور به ویژه روستاها و مناطق محروم کشور، نیاز شدیدی به رسیدگی فوری داشت و بودجه این جشن‌ها اگر در راه توسعه و عمران این گونه مناطق هزینه می‌شد، شکوفایی فوق‌العاده‌ای را به دنبال داشت. اما نه تنها چنین نشد، بلکه به خاطر تأمین بودجه این جشن‌ها، اعتبار عمرانی و جاری مناطق محروم کشور در استان‌های مختلف نیز کاهش یافت و روند اجرای برنامه‌های توسعه و سازندگی - حتی مصوب خود رژیم - هم به تعویق افتاد، و گرانی‌های فزاینده‌ای در بازار کالا و اجناس به وجود آورد، تا آنجا که رژیم به خاطر جبران هزینه اینگونه برنامه‌های بیهوده و پر خرج، و به رغم افزایش چند برابری قیمت جهانی نفت، فشارهای مالیاتی را بر مردم به ویژه کسبه و بازاریان و سایر قشرهای جامعه افزایش داد تا به این وسیله خسارات وارده از سوی شاه را به خزانه دولت جبران نماید.

اوضاع اقتصادی مردم به حدی خراب بود که در هر محل و محفلی به انتقاد از فقر و مشکلات جامعه می‌پرداختند. چنانکه در یکی از گزارشات خیلی محرمانه ساواک چنین آمده است:

چند نفر از طلاب مدرسه محسنیه گرگان راجع به وضع خود و... صحبت می‌کردند. شیخ علی شریعتی محصل مدرسه مزبور از بدی وضع مالی خود صحبت و اظهار داشت که غیر از کارمندان عالی‌رتبه ادارات - که همگی نادرست هستند - بقیه ملت در آتش فقر می‌سوزند.<sup>۳</sup>

باز گزارش مورخ ۵۱/۲/۱۳ ساواک گرگان گویای بخش دیگری از نارضایتی عمومی نسبت به شرایط اجتماعی بعد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است:

۱. کیهان، مورخ ۵۰/۸/۲.

۲. بزم/هریمن، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳.

۳. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.



محمود قندیار فرزند ابوالقاسم... راننده تاکسی شماره ۲۷۹۵۵ گرگان، ضمن اظهار نارضایی از گرانی اجناس و خواربار، خصوصی به یکی از مسافریین خود اظهار داشته بوده است که مسبب تمام بدبختی‌های این مردم درباریان هستند که دستورات دین را به طور کامل اجرا نکرده و به بانوان آزادی داده‌اند و از بی‌حجابی آنان ممانعتی به عمل نمی‌آورند و هر طور می‌خواهند لباس می‌پوشند. دستگاه‌های تبلیغاتی آنان دروغ می‌گویند و ایران را کشوری آباد و مترقی به دنیا معرفی می‌کنند در صورتی که از وضع داخلی خراب مردم صحبتی نمی‌کنند. از ایرانی فقیرتر و بدبخت‌تر کسی نیست. جوانان تحصیل کرده ما بیکارند و به علاوه ایرانیان رانده‌شده از عراق هم مزید بر علت شده‌اند و به تمام دنیا گفته‌اند که برای همه آنها کار پیدا کرده‌ایم و تولید می‌کنیم در صورتی که همگی بیکارند و از جیب می‌خورند. مردم از ترس دستگاه‌ها نمی‌توانند صحبتی بکنند و از همه بدتر این که به هیچ کس از ترس آنها نمی‌شود اطمینان کرد.<sup>۱</sup>

مقامات رژیم در حالی به ریخت و پاش‌های بیهوده در قالب جشن‌های شاهنشاهی می‌پرداختند که برابر گزارش مورخ ۱۲ آذر سال ۵۴ شهربانی، حتی شهری مثل مینودشت در سال ۵۴ فاقد کودکان دخترانه و پسرانه بود و ساختمانی هم که به عنوان مدرسه با ماهی ۵۰۰ تومان به این منظور اجاره کرده بودند به خاطر عدم تأمین بودجه، توسط مسئولان آموزش و پرورش تعطیل شد و دانش‌آموزان دچار بلا تکلیفی شدند.<sup>۲</sup>

شاه و درباریان در حالی سرمست از غرور جشن‌های شاهنشاهی بودند که پس از آن، به رغم افزایش بهای جهانی نفت، اوضاع اقتصادی در ایران بسیار لجام‌گسیخته و برای مردم رقت‌بار شد؛ به طوری که ارزاق عمومی، خصوصاً گوشت، برنج، گندم، آرد، قند، شکر، روغن و سایر ارزاق بسیار گران و کمیاب گشت. گویی کشور در آستانه قحطی قرار گرفته است. لذا صدای اعتراض و نارضایتی مردم در کوچه و بازار شنیده شد و مقامات را ترس و وحشت فرا گرفت. به همین خاطر در تاریخ ۱۳۵۳/۲/۱۷ قانون مجازات اخلاص گران در عرضه دام و توزیع گوشت<sup>۳</sup> و در تاریخ ۱۳۵۴/۲/۳۱ قانون مکمل آن، برای مجازات

۱. همان.

۲. گزارش مورخ ۵۴/۹/۱۳ شماره ۵/۱۸۳ شهربانی مازندران.

۳. مجموعه قوانین، سال ۱۳۵۳-ص ۲۵.





کسانی که در عرضه توزیع گندم، آرد، قند، شکر، برنج، و روغن اختلال ایجاد می‌کردند در مجلس شورای ملی تصویب شد.<sup>۱</sup>

برای آنکه با اوضاع آشفته و فقر و فلاکت بی‌شمار و آشکار مردم در آن روزها - حتی ۱۷ سال پس از انقلاب سفید شاه و وعده‌های رفاه و عدالت اجتماعی او - بیش‌تر آشنا شویم کافی است به قسمتی از نامه یکی از اهالی شهر مینودشت استان گلستان که در تاریخ ۱۲ اردیبهشت سال ۵۷ خطاب به فرماندار گنبد کاووس نوشته - تعمق کنیم:

نوجوانی هستم در پایان کلاس سوم متوسطه، پدرم را از دست دادم. چون فرزند ارشد خانواده هستم با عدم بضاعت مسئولیت تأمین امرار معاش محقرانه افراد کثیر خانواده متوجه بنده گردید. بدین علت بالا جبار ترک تحصیل کرده تقریباً پنج سال است جهت کار یابی مکرر به اداره کار گنبد کاووس مراجعه [می‌کنم. اما] متأسفانه وعده فردا می‌دهند که شاید آن فردا را هیچ‌موقع نبینم. زیرا از اوضاع و احوال چنین استنباط می‌شود. جای بسی تأسف است کشوری که دم از ترقی و تعالی می‌زند نتواند با گماردن شغلی به یکی از افراد خانواده که در حال متلاشی شدن است سرانجام دهد. به طوری که مشاهده می‌شود هزاران خارجی در این کشور به آنان شغل واگذار می‌گردد. [اما] بدبختانه ملت خود ایران - که مثال آن بنده باشم - به علت بیکاری که ثمره آن فقر است در حال نابودی باشد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این در یکی از اسناد محرمانه مقامات استان گلستان - چند ماه پیش از پیروزی انقلاب - گزارش شده بود که از میان کل روستاهای نوار مرزی اترک (ترکمن صحرا) فقط دو روستا دارای گرمابه عمومی است و بقیه فاقد آن هستند.<sup>۳</sup> جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در مهرماه سال ۵۰ آن قدر پرهزینه و با اسراف بود که نه تنها انتقادات مردم ایران بلکه حتی صدای اعتراض برخی از محققان غربی را نیز در آورده است. چنانکه خانم نیکی کدی در کتاب خود به نام *ریشه‌های انقلاب/ ایران می‌گوید*:

نمایشاتی نظیر تاج‌گذاری شاه، و به ویژه جشن‌های پرخرج دوهزار پانصدمین سال سلطنت شاهنشاهی که در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ش) برگزار گردید (که در حقیقت چنین سلطنتی در خلال

۱. مجموعه قوانین، سال ۱۳۵۴ - ص ۵۶-۵۵.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۳. آرشیو اسناد واحد حفاظت اداره کل کشاورزی گرگان و گنبد در دوره پهلوی.

سال‌های ۶۴۰ تا ۱۵۰۱ میلادی هرگز وجود خارجی نداشته است)، نمایانگر مغایرت و اختلاف عظیمی بود که در ثروت ظاهراً نامحدودی که شاه برای خرج کردن در اختیار داشت، و فقر اکثریت عظیم توده‌های مردمی که زیر سلطه و حکومت او بودند به چشم می‌خورد، هر چند که این فقر در زمان حکومت شاه قدری کاهش یافته بود. [اما] برای خیلی از مردم مشکل بود که از بابت دستاوردهای زمان شاه برای او امتیاز مثبتی قائل شوند، زیرا مشاهده می‌کردند که با میلیاردها دلار درآمد نفتی که در اختیار داشت کارهای بسیار بیش‌تری می‌شد انجام داد. (این درآمدها پس از افزایش قیمت نفت در دهه آخر حکومت شاه به حدود سالی ۲۰ میلیارد دلار می‌رسید).<sup>۱</sup>

ماشین تبلیغاتی رژیم عادت داشت که همواره به بزرگ‌نمایی کارکرد دولتش بپردازد به همین خاطر آمار و ارقام را خیلی بیش‌تر از آنچه بود ارائه می‌کرد، مثلاً قلم به مزدان رژیم در زمان برگزاری جشن تاج‌گذاری شاه اعلام می‌نمودند که اکثریت اهالی کشور باسواد شده‌اند، در حالی که شاه رقم باسوادان را در سال ۱۳۵۲ یعنی شش سال بعد از تاج‌گذاری در گفت‌وگو با خانم اورینا فالاجی ۲۵ درصد اعلام کرد.<sup>۲</sup> اگر خیلی خوشبینانه به ارقام رژیم نگاه کنیم تازه در می‌یابیم که رقم باسوادان کشور در سال ۵۶ حتی به ۵۰ درصد هم نرسیده است.<sup>۳</sup> (حال، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)

حتی افکار عمومی غرب هم «از اسراف کاری‌های حکومت ایران، گزارش سرکوب داخلی، فساد در میان مقامات بالا، و سوء اداره منابع کشور به خوبی اطلاع داشتند... [و] اکنون این امکان پدید آمده بود که بشود در فراسوی هیاهوی مربوط به نوزایی شاهنشاهی ایران، واقعیت عقب‌ماندگی، فقر، زاغه‌ها و حلبی‌آبادها، سوء تغذیه و بیسوادی را تشخیص داد... [حتی] در آستانه انقلاب [اسلامی]، به نظر می‌رسید که حکومت خود کامه پهلوی به اوج اقتدار و منزلت خود دست یافته است. اما در زیر این نمای ظاهری، هیچ چیز به خوبی پیش نمی‌رفت. آن

۱. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب/ایران، عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۲۷۲.

۲. مارگارت لاینگ، مصاحبه با شاه، اردشیر روشنگر، تهران، البرز، ۱۳۷۱، ص ۳۰۶.

۳. همان، ص ۳۱۵.





معجزه اقتصادی که وقوعش پیش‌بینی شده بود تحقق نیافت و انتظارات مردم برآورده نشد.

در حالی که دولت به رگم لفاظی‌هایش، بیش از پیش در تار و پود برنامه‌ریزی معیوب و اجرای غلط آن گرفتار شده بود... به تدریج آشکار می‌شد که عزم شاه برای تبدیل کردن هر چه سریع‌تر ایران به یک کشور کاملاً صنعتی، بر اقتصاد بیش از حد گسترش یافته کشور، فشار شدیدی وارد می‌کند؛ اقتصادی که هم‌زمان گرفتار مدیریت فاقد کارایی و مبتنی بر اتلاف، فساد گسترده، و از هم گسیختگی اجتماعی نیز بود. برای ایرانیان معمولی، پیامد رؤیاهای خودبزرگ‌بینانه شاه عبارت بود از افزایش قیمت‌ها، کمبود مواد غذایی و سایر کالاهای اساسی، کمبود مسکن، از میان رفتن خدمات اساسی، و افزایش بیکاری در میان افراد غیر ماهر که در نتیجه حرکت تهیدستان روستایی به زاغه‌ها و حلبی‌آبادهای سریعاً رشدیابنده شهری تشدید می‌شد... در حالی که شاه در رؤیای تبدیل ایران به یک قدرت نظامی در حد بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی - غیر از دو ابر قدرت - سیر می‌کرد، کشور ایران قادر نبود غذای مردم خود را تأمین کند. در نتیجه افزایش جمعیت، تغییر رژیم غذایی مردم و عملکرد ضعیف بخش کشاورزی، ایران به یکی از واردکنندگان عمده مواد غذایی تبدیل شده بود. به همین دلیل، بهای کالاهای غذایی به سرعت افزایش می‌یافت. اصلاحات ارضی [که مهم‌ترین اصل انقلاب سفید شاه بود]، به کارایی یا بهره‌وری بیش‌تر منجر نشد... [و] به از هم‌پاشیدگی بیش‌تر اقتصاد سنتی روستایی منجر شد، و سیل مهاجرت دهقانان فقزرده به شهرها را شتاب بخشید.<sup>۱</sup>

در کنار نمایندگان مجالس شورا و سنا، نخست‌وزیر و وزراء، استانداران و فرمانداران، رادیو و تلویزیون و مطبوعات، دستگاه‌های رسانه‌ای داخلی و رسانه‌های خارجی نیز با توجیهات و تحسینات خود از این‌گونه جشن‌ها و برنامه‌های واهی به یاری حکومت پهلوی می‌پرداختند. چنانکه به عنوان نمونه فرماندار وقت گرگان - آقای بخشی - در یکی از سخنرانی‌های خود چنین اعلام کرد:

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، عباس مخبر، تهران، طرح نو، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۴۷-۱۴۴.



آثار و نتایج انقلاب شاه و مردم که به امر مطاع شاهنشاه آریامهر به مرحله اجرا در آمد در کلیه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، آموزشی، کشاورزی و سیاسی به نحو شایسته‌ای متجلی شده و کلیه مردم ایران از مواهب آن بهره‌مند شده‌اند، و مهم‌تر از همه اینکه در جهان آشفته و پر آشوب امروزی ما از یک ثبات سیاسی و امنیت کم‌نظیری برخورداریم که زمینه مساعدی را برای اجرای برنامه‌ها و طرح‌های عمرانی و اقتصادی و صنعتی فراهم ساخته و اینک بسیاری از کشورهای دنیا آرزوی موقعیت ایران را دارند. [۱] به پاس این ثبات سیاسی و اقتصادی و آن همه پیروزی‌ها و پیشرفت‌هایی که در سایه تدابیر شاهنشاه آریامهر نصیب ملت ایران شده است مردم شاهدوست این سرزمین از هر فرصتی برای ابراز سپاس و حق‌شناسی نسبت به رهبر عظیم‌الشأن خویش استفاده می‌کنند... در این فرصت بیابید در راه اجرای منویات مقدس شاهنشاهی که یک لحظه از اندیشه رفاه و آسایش و پیروزی و نیکی‌بخشی ملت خود غافل نبوده و نیستند [۱] با هم تجدید پیمان کنیم و از هیچ‌گونه تلاش و کوشش در راه انجام وظایف ملی و میهنی خود به‌ویژه در جهت تأمین رفاه عمومی فروگذار نباشیم.<sup>۱</sup>

مسئولان فرهنگی و رسانه‌ای رژیم شاه همواره عده‌ای از نویسندگان و روزنامه‌نگاران خارجی را اجیر می‌کردند و رشوه‌ها و مزدهای کلان می‌دادند تا در داخل و خارج از کشور، به مثبت‌نمایی چهره شاه و حکومتش بپردازند. چنانکه آقای خسرو خسروانی سفیر ایران در مصر طی نامه‌ای در تاریخ ۳/۱۰/۵۱ خطاب به هویدا نخست‌وزیر، ضمن اعتراف به اینکه آن سفارت‌خانه با مؤسسه ال‌ا‌ه‌رام که روزنامه/لاهرم - معروف‌ترین روزنامه مصر - را منتشر می‌کند قرارداد همکاری مالی بسته تا در قبال دریافت مبالغی رشوه، هیچ انتقادی علیه رژیم شاه در آن رسانه چاپ نشود:

قبلاً با آقای رهنما وزیر اطلاعات به طور خصوصی مکاتبه و تقاضا شده بود لااقل ثلث کمکی را که به مؤسسه ال‌ا‌ه‌رام می‌شود به سایر مؤسسات مطبوعاتی مصر بنمایند.

سپس در ادامه نامه، از هویدا درخواست شده که اعتبار لازم در اختیار وزارت اطلاعات

۱. خیر/اداره/اطلاعات/استان/مازندران، ۵۲/۸/۵، ش ۵۷۶، ص ۲.



قرار گیرد تا با نظر سفیر ایران در قاهره بین مؤسسات مطبوعاتی مصر تقسیم شود.<sup>۱</sup> روند رشوه‌دهی حکومت پهلوی به مطبوعات خارجی حتی تا روزهای نزدیک به سقوط شاه نیز ادامه داشت. چنانکه یکی از نشریات غربی به نام *اینترنشنال هرالد تریبیون* در پاییز سال ۱۳۵۷ چنین نوشت:

یک ایرانی که اینک در انگلستان به سر می‌برد و موسوم به سیامک زند می‌باشد می‌گوید که حکومت ایران به روزنامه‌نویسان خارجی رشوه می‌داد تا اینکه مطالب حاکی از تحسین و تمجید راجع به حکومت ایران بنویسند. سیامک زند که اکنون مردی سی و هفت ساله است و قبل از خروج از ایران در اداره تشریفات دربار رئیس قسمت مطبوعات بوده و به سبب شغل خود با روزنامه‌نویس‌های خارجی تماس داشته از چهار نفر از روزنامه‌نویسان خارجی نام می‌برد که از ایران رشوه گرفتند.

یکی از آنها «بورچ گریو» امریکایی نویسنده ارشد مجله هفتگی *نیوزویک* است که به تازگی هم در بحبوه اغتشاشات ایران با شاه مصاحبه کرد و مصاحبه‌اش در مجله هفتگی *نیوزویک* چاپ شد.

سیامک زند می‌گوید: چهار سال قبل من برای دیدن (بورچ گریو) نویسنده امریکایی به هتل هیلتون در تهران رفتم و یک جفت قالی گران‌بها، بافت نائین را که هر تخته از آن ده هزار دلار ارزش داشت به «بورچ گریو» دادم و آن دو قالی را وزیر دربار برای این که به «بورچ گریو» داده شود خریداری کرده بود. دومین روزنامه‌نویس خارجی که سیامک زند از وی نام می‌برد «رابرت موس» نویسنده روزنامه *دیلی تلگراف* چاپ لندن و سومی «لرد چالفون» نویسنده روزنامه *تایمز* لندن می‌باشد. نویسنده چهارم که بنابر گفته سیامک زند از نویسندگان خارجی است که از حکومت ایران رشوه دریافت می‌کردند «ژرار - دو - ویلیه» روزنامه‌نویس فرانسوی است که در سال ۱۹۷۶ کتابی راجع به ایران منتشر کرد.<sup>۲</sup>

۱. جمهوری اسلامی، ش ۸، ۱۹/۳/۵۸، ص ۷.

۲. خواندنی‌ها، آذرماه سال ۱۳۵۷.

خبرنامه

شماره ۱۰

تاریخ

- ۱- ...
- ۲- ...
- ۳- ...
- ۴- ...
- ۵- ...
- ۶- ...
- ۷- ...
- ۸- ...
- ۹- ...
- ۱۰- ...
- ۱۱- ...
- ۱۲- ...
- ۱۳- ...
- ۱۴- ...
- ۱۵- ...
- ۱۶- ...
- ۱۷- ...
- ۱۸- ...
- ۱۹- ...
- ۲۰- ...

- ۱- ...
- ۲- ...
- ۳- ...
- ۴- ...
- ۵- ...
- ۶- ...
- ۷- ...
- ۸- ...
- ۹- ...
- ۱۰- ...
- ۱۱- ...
- ۱۲- ...
- ۱۳- ...
- ۱۴- ...
- ۱۵- ...
- ۱۶- ...
- ۱۷- ...
- ۱۸- ...
- ۱۹- ...
- ۲۰- ...

بروز برگزاری جشنهای ... ساله دانشمندان در گرگان

در ساعت ۱۲:۰۰ روز ۱۶/۱۱/۶۸ جلسه شورای جشنهای دوازدهمین سالگرد دانشمندان در سالن اجتماعات ...  
 و با حضرت ناخبر طهرانی بهارن گرگان تشکیل گردید. چون عده زیادی از دعوت شدگان حضور نیافته بودند نیز بهار  
 سرلشکر مین که از امر رونق کار احساس شده بودند اشعار دانشمندان را نیز در حضور جشنها خوانده و تا  
 کتین برنامه های مفید و هم اجرا شده میباشد. اما این وقت و شور زیاد و سخن نمیدانند و با وجود اینکه از آنها  
 دعوت بعمل میآید از حضور و شرکت در جشنات تمیز خودداری میکنند در حالیکه همه سخنرمانان در جلب توجه  
 و تاملات برای برگزاری هر چه باشکوهتر این جشنهای سوادنی هستند. اکثرین نماینده دانشمندان در جلب توجه  
 جریان بر گرگان این جشنها مشروطیت دارد با این ترتیب تاکنون از سمت خود در جشنها استعفا و کناره گیری  
 که در گرگان برای برگزاری جشنها استعفا از طرف اجالی میسر نمیشود و بعد هم با شراحتی جلسه را ترک نموده  
 در اجتماع آقای فرماندار اشعار دانشمندان با اطمینان که رسیده در شید گاور استعفا میفرستد و گرگان بعد  
 آمده و بیشتر است در گرگان نیز فعالیت خود را در این زمینه توسعه بدیم و باید اعلانی و منتقدین هم در این  
 امر همکاری بیشتری بنمایند و بعد هم سخن سزیدن شخصیت بسیار سرلشکر مین و علوان که دست خدمت و ایستادگی  
 جوان نماینده دانشمندان ناخبر را در منگنه دارا هستند رعایت احترامشان لازم است و از شرکت کنندگان خواهند  
 دست جیبی بزرگ استعفا بد فرستاد میروند که بجهت ترس از مسئولان و در نظر ایشان از زمین آنگاه بیستادگی  
 نمایان میآید. سزاواران بیایب مدرسه جشنها را نموده و آقایان دکتر پورفیس و دکتر سکرک نیز مشترکاً بیستادگی  
 دیگر را تصدیق نمودند و اگر دکتر سکرک مسئول کمیته محلی ایران این هم گفته سزاواران بیایب مدرسه را چنین  
 ایران این کمیته گرگان و دست عقل خواهد نمود.  
 نظریه شنیده خبر خدمت دارد و شرکت کنندگان بنده برخلاف انتظار تعداد قابل توجهی فرستاده است.  
 نظریه یکمیته - صحبت خود میبرد تا آنکه است. است.  
 نظریه ۱۰۰ -

دائرة  
۱۰  
خبرنامه

شماره ۱۰

تاریخ





## مخالفت گلستانی با جشن‌های شاهانه

ستاد مرکزی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مستقر در تهران، علاوه بر برنامه‌های گسترده و کلانی که به ویژه در تخت جمشید استان فارس پیش‌بینی کرده بود، همزمان برنامه‌های دیگری نیز برای سایر شهرها از جمله شهرهای استان گلستان (که در آن زمان جزء استان مازندران بود) در نظر گرفته بود.

اما همه این تلاش‌ها در زیر اهرم‌های سخت امنیتی صورت می‌گرفت که به ویژه از سوی ساواک و سپس شهربانی، ژاندارمری و ارتش در سراسر کشور اعمال می‌شد تا هر ندای مخالفی را سرکوب نمایند. چنانکه برابر نامه مورخ ۵۰/۲/۷ ساواک مرکز - یعنی پنج ماه قبل از برگزاری جشن‌ها - ساواک با صدور بخشنامه‌ای اعلام کرد:

قرار است از ناحیه عناصر مخالف در خلال برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی یک سلسله فعالیت‌های مضره از جمله خرابکاری، پخش اعلامیه و نظایر آن صورت گیرد و از طرفی از مجموع گزارشات واصله و بررسی‌های معموله این نتیجه حاصل شده که اکثر افرادی که در گذشته به علت انجام فعالیت‌های مضره دستگیر و سپس آزاد گردیده‌اند با استفاده از تجارب گذشته و آمادگی روحی در این زمینه نقش اساسی را دارند...

سپس با درج نام هر یک از انقلابیون سابقه‌دار، از ساواک شهرستان مربوطه خواسته شده که با تمام امکانات مکاتبات و تلفن این‌گونه افراد مبارز کنترل و مورد تعقیب و مراقبت قرار گیرند و محل سکونت و کارشان و نحوه فعالیت‌های کنونی آنها، به اضافه شناسایی دوستان و هم‌فکرانشان را سریعاً به مرکز اعلام نمایند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این ساواک در تاریخ ۱۹ خرداد سال ۱۳۵۰ یک دستورالعمل سری ۱۰ صفحه‌ای عملیاتی در قالب ۷۴ بند تدوین نمود و به واحدهای تحت پوشش خودار سال کرد تا افراد، جریانات، احزاب، انجمن‌ها و رفتار و اقدامات سایر مخالفان حکومت پهلوی را در ارتباط با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مورد توجه و نظارت شدید قرار دهند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر بودجه‌های بی‌حساب و کتاب این جشن‌ها که از ذره ذره وجود مردم محروم و فقیر کشور فراهم شده بود، در اختیار افراد نالایقی قرار گرفت که منافع شخصی خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دادند. به همین دلیل برخی از افراد با نفوذ رژیم

۱. خاطرات جواد منصوری، حوزه هنری، تهران، ۱۳۷۶، ص ۸۱.

۲. سند مورخ ۱۳۵۰/۳/۱۹ ساواک تهران.



در استان گلستان با سوءاستفاده از فرصت برگزاری جشن‌های شاهنشاهی شروع به پر کردن جیب خود و حیف و میل بودجه جشن‌ها در این منطقه کردند؛ چنانکه در شهر گنبد قطعه زمینی را به دو برابر قیمت واقعی‌اش برای احداث پارک شاهنشاهی خریدند و پول آن را هم از محل اعتبارات جشن‌ها پرداختند. این تخلف آن قدر آشکار و وقیحانه بود که همه را متعجب کرد و خبر آن مثل نقل و نبات در میان مردم پخش شد. در این رابطه گزارشگر ساواک در تاریخ ۱۳۵۰/۲/۱۲ می‌نویسد:

اخیراً به مناسبت نزدیک شدن جشن‌های شاهنشاهی از طرف کمیته جشن مزبور در شهرستان گنبد کاووس نسبت به خرید زمینی به مساحت دو هکتار جهت احداث پارک شاهنشاهی [اقدام] نموده‌اند. زمین خریداری شده مربوط به احمد محمدی یکی از سرمایه‌داران گنبد است و به قرار متری ۳۳ ریال خریداری شده است. این زمین در خارج از شهر واقع گردیده و تمام زمین‌های مجاورش مربوط به محمدی است و ارزش آن از قرار متری ۱۵ تا ۱۷ ریال می‌باشد. در حالی که برای خرید زمین پارک، متری ۳۳ ریال پرداخت شده است... خرید زمین برای جشن‌های شاهنشاهی در خارج از شهر صحت دارد و هزینه‌هایی را که به مصرف می‌رسد تقریباً بی‌فایده است. زیرا احداث پارک در خارج از شهر فایده‌ای ندارد.<sup>۱</sup>

#### الف. مخالفت‌های کلی

در چنین اوضاعی بود که مردم انقلابی و آگاه این استان به تبعیت از رهبر کبیر انقلاب اسلامی - امام خمینی که قاطعانه به مخالفت با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی پرداخته بود<sup>۲</sup> - اقدام به مبارزه با این برنامه نمودند. این در حالی بود که مقامات رژیم در تهران تلاش‌های گسترده‌ای را در سراسر کشور به عمل آوردند و همه مسئولان استان گلستان از سپاه دانش و کدخدا و انجمن ده گرفته تا بخشدار، فرماندار، رؤسای ادارات، مدیران کل و... را تحت نظارت تیمسار سرلشکر منصور مزین - نماینده مخصوص شاه در منطقه - بسیج کردند تا این جشن‌ها در سطح منطقه آبرومندان! برگزار شود، ولی به رغم همه تلاش‌های آنها، استقبال کمی از سوی مردم و کسبه و حتی سازمان‌های دولتی به عمل آمد. بی‌اعتنایی مردم نسبت به این جشن‌ها آنقدر زیاد بود که آقای مزین

۱. بزم/هریمن، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۴، ص ۲۴.

۲. کیهان، ۵۰/۱۸/۲.





تهدید کرد از مسئولیت شورای جشن‌ها استعفا خواهد داد. چنانکه ساواک گرگان در این باره چنین نوشته است:

در ساعت ۱۷ روز ۱۳۵۰/۲/۸ جلسه شورای جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی در تالار اجتماعات والا حضرت شاهپور علی‌رضا پهلوی<sup>۱</sup> گرگان تشکیل گردید. چون عده زیادی از دعوت‌شدگان حضور نیافته بودند، تیمسار سرلشکر مزین که از این وضع ناراحت شده بودند، اظهار داشتند با اینکه مدت زیادی به شروع جشن‌ها نمانده و تاکنون برنامه‌های مفیدی هم اجرا نشده، مع‌هذا اهالی رغبت و شور زیادی به خرج نمی‌دهند و با وجودی که از آنها دعوت به عمل می‌آید، از حضور و شرکت در جلسات شورا خودداری می‌کنند، در حالی که همه شهرستان‌ها در جنب و جوش و فعالیت برای برگزاری هر چه باشکوه‌تر این جشن‌های میهنی هستند. آخر من نماینده شاهنشاه شما هستم و در جریان برگزاری این جشن‌ها مسئولیت دارم. با این ترتیب ناگزیرم از سمت خود در جشن‌ها استعفا و گزارش کنم که در گرگان برای برگزاری جشن‌ها استقبالی از طرف اهالی به عمل نمی‌آید. و بعد هم با ناراحتی جلسه را ترک نمودند. در این موقع آقای فرماندار اظهار داشتند با اطلاعاتی که رسیده در گنبد کاووس استقبالی به مراتب بیش‌تر از گرگان به عمل آمده و بهتر است در گرگان نیز فعالیت خود را در این زمینه توسعه بدهیم و باید اهالی و متنفذین هم در این امر همکاری بیش‌تری بنمایند.<sup>۲</sup>

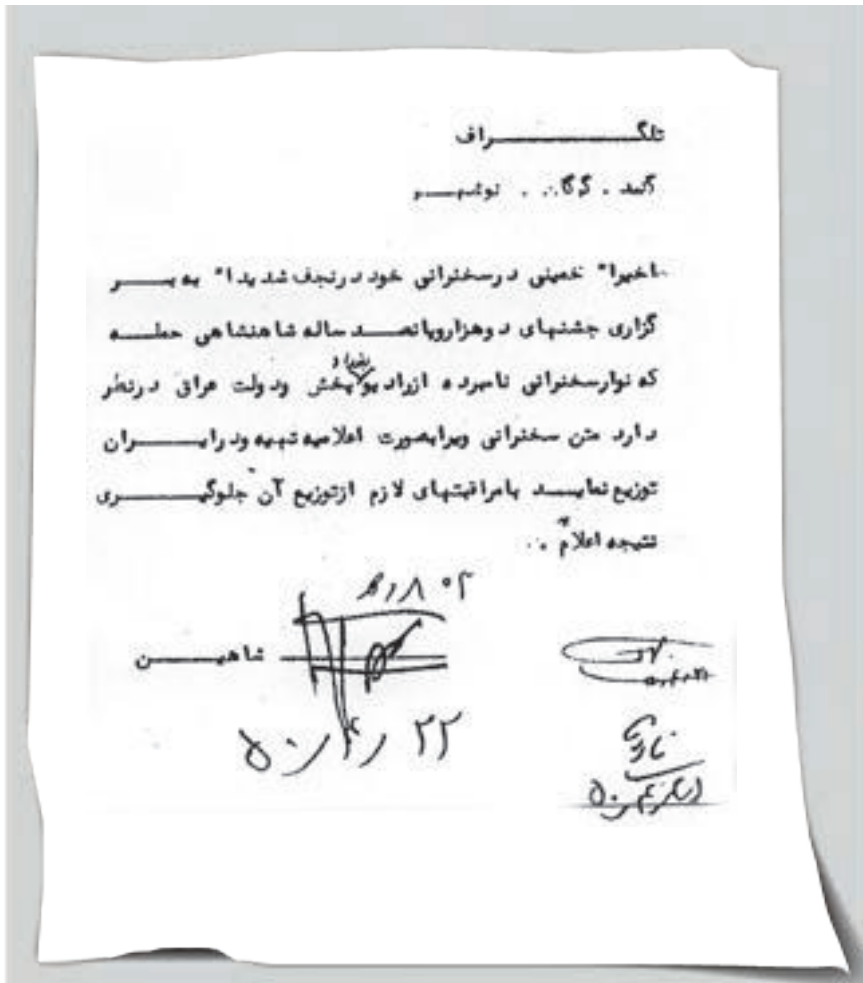
### ب. مخالفت‌های امام و یاران انقلابی‌اش

در این میان مردم انقلابی مترصد دریافت نظر حضرت امام خمینی درباره این برنامه رژیم بودند، اما به رغم آنکه برخی از آنها سخنرانی امام را از رادیو بغداد شنیده بودند ولی ساواک از این می‌ترسید که نظریات معظم‌له علیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تکثیر شده و به صورت اعلامیه در میان مردم منتشر شود. چنانکه سازمان اطلاعات و امنیت مازندران طی تلگرافی در تاریخ ۱۳۵۰/۵/۲۲ خطاب به ساواک‌های نوشهر، گرگان، و گنبد دستور داد که مانع از توزیع متن سخنرانی حضرت امام خمینی علیه جشن‌های

۱. این سالن پس از انقلاب به نام سالن دکتر شریعتی و سپس سالن شهید بیدر نامنی تغییر نام داد و چند سال بعد هم آن را تخریب کردند و به محوطه فضای سبز شهرداری گرگان واقع در ضلع جنوبی میدان وحدت اضافه نمودند.  
۲. بزم/هریمن، ج ۴، ص ۴۸.

۲۵۰۰ ساله شوند:

اخیراً خمینی در سخنرانی خود در نجف شدیداً به برگزاری جشن‌های دوهزار پانصد ساله شاهنشاهی حمله [کرده] که نوار سخنرانی نامبرده از رادیو بغداد پخش و دولت عراق در نظر دارد متن سخنرانی وی را به صورت اعلامیه تهیه و در ایران توزیع نماید. با مراقبت‌های لازم از توزیع آن جلوگیری، نتیجه اعلام [گردد].<sup>۱</sup>



۱. همان.





برگزاری جشن‌های شاهنشاهی آن قدر برای مردم محروم استان گلستان غیر منتظره بود که در هر کوچه و بازار مخالفت خود را علناً ابراز می‌کردند. دامنه این مخالفت‌ها همه قشرهای اجتماعی را اعم از فرهنگی، کشاورز، بازاری، دانشگاهی، روحانی، مکانیک و... در بر گرفت.<sup>۱</sup> در اینجا به عنوان نمونه تعدادی از گزارش‌های ساواک گرگان در مورد مخالفت‌های مردم شهرستان علی‌آباد کتول آمده است:

غلام دولتی کشاورز ساکن علی‌آباد گرگان ضمن صحبت در مغازه علیجان زنگانه با حضور عطایی دبیر آموزش و پرورش علی‌آباد و عباسعلی اسلامی و موسی‌الرضا خسروی دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و عبدالنبی احمدی در مورد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله اظهار می‌داشت که خمینی بسیار عالی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را کوبیده و گفته است این جشن داستان فقر عمومی مردم ایران را مطرح می‌کند و نیز از قحطی در سیستان و بلوچستان صحبت نموده است... موسی‌الرضا خسروی ضمن تعریف از خمینی می‌گفت دانشجویان دانشکده ادبیات تهران برای نطق خمینی ارزش قائل‌اند و سخنان وی از نظر دستوری ایرادی نداشته است.

پرویز نعیمی باطری‌ساز ساکن علی‌آباد کتول ضمن انتقاد از برگزاری جشن‌ها، اظهار می‌داشت:

با این وضع و حال و گرسنگی برادران ایرانی، دیگر رمقی در این کشور برای کسی باقی نمانده، مع‌هذا جشن می‌گیرند. بگذریم، چون کسی نیست به ندای ما پاسخ دهد بایستی خاموش بود. امید است خدا خودش تحولی پیش بیاورد.<sup>۲</sup>

اما مهم‌ترین قشری که به مخالفت با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پرداخت روحانیون مبارزی بودند که به رغم جو خفقان حاکم در استان‌های مختلف، نسبت به اجرای این برنامه به مخالفت می‌پرداختند و مردم - به ویژه جوانان - را روشن می‌کردند. برای پی بردن به حساسیت ساواک نسبت به این قشر کافی است بدانیم ساواک استان مازندران حدود یک ماه قبل از برگزاری جشن‌ها، در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱۸ دستورالعمل شدیدالحنی را «درباره روحانیون و وعاظ افراطی مذهبی و مخالف دولت» در استان‌های مازندران و گلستان به

۱. غلامرضا خارکوهی، *گلستان در انقلاب*، ج ۱، ص ۸۲۱-۸۱۸.

۲. سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، عروج، ج ۳، ص ۵۷۳-۵۷۲.

مراکز ساواک‌های نوشهر، گرگان و گنبد ارسل کرد که متن آن چنین می‌باشد:

از هنگامی که موضوع برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران مطرح گردید، روحانیون و وعاظ افراطی مذهبی و مخالف دولت، صحبت‌هایی را در جهت مخالفت با برگزاری این جشن‌ها آغاز نمودند و همزمان با نزدیک شدن برگزاری جشن مزبور اقدامات و فعالیت‌های آنان جنبه حادث‌تری به خود گرفته، به طوری که پس از سخنرانی خمینی علیه این جشن که از رادیو بغداد پخش گردید، برخی از متعصبین مذهبی در صدد تهیه سخنرانی خمینی به صورت اعلامیه و توزیع آن برآمده‌اند و عده‌ای از روحانیون و وعاظ افراطی و مخالف حکومت ایران نیز در ضمن صحبت‌های خود و بعضاً در بالای منابر مبادرت به اظهار مطالبی علیه جشن فوق‌الذکر نموده‌اند که احتمال می‌رود این عده با نزدیک بودن جشن، به تحریکات خود در بین طبقاتی که دارای اعتقادات شدید مذهبی هستند، بیفزایند و بدین ترتیب آنان را به دست زدن به اقدام علیه جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران تحریک نمایند... دستور فرمائید اقدامات لازم را در این زمینه انجام داده و نتیجه را به این ساواک گزارش نمایند.<sup>۱</sup>

### دستگیری مخالفان جشن شاهنشاهی

این‌گونه دستورالعمل‌ها حاکی از وحشت رژیم از اقدامات خرابکارانه برضد این جشن‌ها بود، لذا برای آنکه دست‌اندرکاران این برنامه با خیال آسوده اقدام به برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در کشور نمایند! اقدام به دستگیری عده‌ای از انقلابیونی که از ناحیه آنها در سراسر کشور احساس خطر می‌شد، نمودند. از جمله دستگیرشدگان یکی از روحانیون مبارز استان گلستان به نام حجت‌الاسلام محمدباقر داودی بود که در آستانه برگزاری این جشن‌ها در مشهد مقدس بازداشت و به مدت چند ماه زندانی شد و مورد آزارها و سختی‌های فراوان قرار گرفت که شرح خاطرات و خطرات این دستگیری را از زبان خود او در اینجا نقل می‌کنیم:

قبل از اینکه شاه و یادی‌اش این جشن‌ها را برگزار کنند، درست در روزهایی که آنها مقدمات این جشن را فراهم می‌ساختند، دستور

۱. نیرم/هریمن، ج ۱، ص ۳۸.





صادر شد، تمام افرادی را که احتمالاً علیه این جشن‌ها کارشکنی می‌کنند، دستگیر و بازداشت نمایند. نیروهای مبارز هم در این روزها به همین مناسبت فعالیت‌های مبارزاتی خود را بیش‌تر کرده بودند در نتیجه، ساواک هم به جنب و جوش بیش‌تری افتاد و سعی کرد در تمام شهرستان‌های بزرگ و کوچک نسبت به هر کسی که احتمال می‌دادند کاری علیه جشن انجام بدهد، او را دستگیر کنند؛ چند ماه قبل که به خاطر نشریه دیواری ام چند هفته مرا جلب کرده بودند، این بار هم به سراغم آمدند... و مرا دستگیر کردند.

مأمور بلافاصله بنده را به ساواک برد، ساختمان مرکزی ساواک واقع در خیابان کوهسنگی بود، چون یک هفته همه مأمورین را سر کار گذاشته بودم، لذا این مأمور مستقیم مرا پیش شیخان رئیس ساواک خراسان برد، وقتی که داخل اتاق شدم دیدم آقای بابایی - معاون شیخان در امور مذهبی‌ها - آن شب در کنارش نشسته که تا چشم آنها به من افتاد تعجب کردند ولی بابایی برایش خیلی مشکل بود از اینکه نتوانسته بود، شخصاً مرا دستگیر کند. اما شیخان تا فهمید من داودی‌ام هر چه از دهنش در آمد فحش و ناسزایم کرد، بابایی هم همین‌طور، بهت‌زده نزدیک بود از کثرت غیظ و ناراحتی سگته کند.

خلاصه از اتاق بیرون آمدیم، مأموری مرا برد به درختی بست، چون همه اتاق‌ها پر بود جایی نداشتند که مرا به آنجا ببرند... آن شب تا آخرین ساعات شب در همان جا به درخت بسته بودم تا اینکه در اواخر شب آمدند و مرا سوار ماشین کردند و به زندان ساواک بردند...<sup>۱</sup> فردا صبح آمدند و مرا به اتاق عملیات که اتاق بزرگی بود بردند. در گوشه اتاق

۱. زندان ساواک مشهد عبارت بود از همان اصطبل اسب‌ها و قاطرهای ارتش قدیم خراسان، از آنجا که دیگر عصر ماشین فرار سیده بود و نیاز به اسب‌ها و قاطرها نبود، این محل بسیار مناسب را با اندکی دستکاری تبدیل به زندان کرده بودند... اصطبل دیروز، یعنی زندانی سابق اسب و قاطرها، زندان امروز انسان‌ها شده بود. اینجا یک مجتمع است، یک دفتر نگهداری بیرونی دارد و کنارش دفتر کار افسر نگهبان است. در داخل این زندان ۲۱ سلول ساخته بودند؛ شامل ۲۰ سلول انفرادی، و یک سلول عمومی و در پشتش سه اتاق بزرگ تو در تو که اتاق کار و عملیاتشان بود. در مشهد قبل از این زندان، تنها همان زندان شهربانی واقع در خیابان «جم» که اکنون نامش خیابان پاسداران شده، این زندان دارای دو شماره بود، ۱ و ۲، شماره یک عمومی بود که دارای چند بند بود ولی زندان شماره ۲ مال زندانیان سیاسی بود، و درش تقریباً از داخل کوچه باز می‌شد. در هر صورت زندان ساواک مشهد بدین گونه ساخته شده بود، و از آن به بعد، ساواک هر کس را دستگیر می‌کرد به این زندان می‌آورد و مدتی در آنجا نگاه می‌داشت و پس از گذشت دوره بازپرسی و بازجویی و محکومیت به زندان شهربانی می‌فرستاد تا دوران پس از محکومیت را در آنجا بگذراند. (به نقل از خاطرات منتشر نشده حجت‌الاسلام محمدباقر داودی)

یک میز و صندلی کار و در گوشه‌ای از آن یک تخت آهنی افتاده بود... همان اول مرا روی تخت خواباندند و دست و پاهایم را به آن بستند... پس از آنکه بستن من کامل شد، یک مأمور که قوی‌تر بود کابل برق را به دست گرفت و مثل یک شلاق شروع کرد به کف پایم کوبیدن. آنقدر زد که خسته شد و به دیگری داد. وقتی که دیدند من در اثر شدت درد با همان تخت خود را بلند می‌کنم، ناهیدی که مردی تنومند بود روی سینه‌ام نشست دومی و سومی و چهارمی و... همین‌طور می‌زدند. بعد که خودشان خسته شدند، دست و پاهایم را باز کردند و یک مشت کاغذ و خودکار جلویم ریختند و گفتند از اول زندگی تاکنون هر کاری را کرده‌ای اینجا بنویس. دو، سه ورق از کارهایی که به مبارزات و گروهم ضرر نمی‌زد نوشتیم، لذا آنها قبول نکردند و مجدداً مرا به تخت با همان کیفیت قبلی بستند و شروع کردند به شکنجه دادن. آن شب تا نیمه‌های شب چند بار این عمل تکرار شد. در نهایت خودشان خسته شدند و مرا به مأمور دیگری دادند تا به سلول ببرد. اصلاً نمی‌توانستم روی پایم راه بروم، ... متوجه شدم که بقیه دوستانی که قبل از من دستگیر شده‌اند، هم اینجا هستند، خوشحال شدم که تنها نیستم.

شب دیگر که بنا شده بود بازجویی ادامه پیدا کند، در حین شکنجه خود آقای شیخان با گروهی از مأموران سر رسیدند، وقتی که او فهمید من همان داودی‌ام چند تن از همراهانش را نیز در آنجا کمکی گذاشت تا پس از خستگی آنها مشغول شکنجه من شوند. تا این تاریخ شکنجه من منحصراً می‌شد در زدن کابل به کف پا یا بدن و... پس از این شکنجه‌ها، دیگر روی پاهایم نمی‌توانستم راه بروم، بالاچاره تا سلول ۲۰ خود را نشسته روی زمین می‌کشاندم آن شب هم با تمام سختی‌هایش طی شد، به پایان رسید، آن روزها در آن زندان با همه فشار و خوفی که وجود داشت، اما زندانیان قبلی سعی می‌کردند که هر زندانی تازه‌وارد را شناسایی کنند. آنها متوجه دستگیری من شدند، هر کس به دستشویی می‌آمد با کمی دقت در وقت ناهار می‌توانست بفهمد که بنده هم گرفتار شده‌ام... شب باز هم به سراغم آمدند، باز همان اعمال، همان شکنجه‌ها، تکرار مکررات... دومین شب شکنجه بود، وقتی که تعداد ضربات از





صد تجاوز کرد، خیلی فریاد زدم، خیلی داد کشیدم، یک دفعه به یاد ابن عمیر از صحابی بزرگوار امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) افتادم، این شخصیت بزرگ در واقع نماینده حضرت امام در کل عراق آن زمان بود و ضمناً عالمی بزرگوار و دارای تألیفات عدیده بود، از نظر اقتصادی هم وضعیتش بد نبود. هارون تصمیم گرفت اسامی شیعیان عراق را بداند تا اگر شد همه آنها را دستگیر و یا تحت نظر داشته باشد. لذا دستور داد ابن ابی عمیر را دستگیر و زندانی کنند. وی وقتی می خواست دستگیر شود تمام کتاب‌هایش را به خواهرش سپرد. خواهرش هم کتاب‌های او را در زیر شیروانی منزل مخفی کرد که در اثر بارندگی و رسیدن آب به کتاب‌ها تعداد زیادی از آن دست‌نوشته‌ها آثار علمی ابن ابی عمیر از بین رفت و به همین جهت مرسله‌های او را علما و محدثین به عنوان موثق قبول دارند. ابن ابی عمیر می‌گوید: وقتی ضربات شلاق به صد رسید خواستم چند تا از اسامی را لو بدهم، ناگهان محمد بن اسحق چهره‌اش در برابرم مجسم شد، من گفتم: بسم الله الرحمن الرحیم، ۱۰۱ گفتم: الحمد لله رب العالمین، به ۱۰۲ که رسید گفتم: سبحان الله. بعد لب فرو بستم، دیگر چیزی نگفتم.

آن شب من هم به یاد همین داستان و واقعه تاریخی افتادم و همین کار را کردم و خاموش شدم. با این خاموش شدن من آنها خیال کردند که من بیهوش شده‌ام. شروع کردند به فحاشی کردن و بعد گفتند: خودت را به بیهوشی می‌زنی؟! رفتند چند پارچه آب آوردند و ریختند روی پاهایم و بعد از ریختن آب روی پاهایم مجدداً شروع کردند با کابل زدن. هر چند خیلی این شکنجه‌ها طاقت فرسا و غیر قابل تحمل بود، اما من دیگر چیزی نگفتم، فقط گفتم: من بیهوش نشدم و خودم را هم به بیهوشی نزددم، ولی چون داد و فریاد را بی‌اثر می‌بینم، فکر کردم چرا کاری بی‌نتیجه و بی‌اثر را انجام بدهم. با این حال آنها از شکنجه من دست نکشیدند، همین وضعیت ادامه داشت تا اینکه خودشان خسته شدند و شلاق زدن را کنار گذاشتند.

یکی از آنها [امام‌موران] گفت: دیگر کاری نداشته باشید خود آقا همه چیز را می‌نویسد! بعد یک مشت اوراق سفید جلویم ریختند و گفتند



همه آنهایی را که تا حالا نگفتی و ننوشتی، باید بنویسی... هفته‌ها هر شب کارشان این شده بود... به من گفتند اگر اعتراف نکنی با این وسایل ناخن‌هایت را می‌کشیم و همین کار را هم کردند و چند تا از ناخن‌های پاهایم را کشیدند... اما خوشبختانه آرزو به دلشان ماند و اعترافی نکردم. آن سال‌ها امام در حوزه مشهد به طلبه‌هایی که در انقلاب همکاری داشتند شهریه می‌دادند و مقسم شهریه امام هم بنده بودم. ساواک ظاهراً فهمیده بود که از ناحیه امام چیزی به طلبه‌ها داده می‌شود، اما نمی‌دانست از چه کانالی و به وسیله چه کسی انجام می‌گیرد. الحمدلله با همه بازجویی‌ها تا آخر هم این موضوع را نفهمیدند...

باری، مدتی گذشت دیدیم آیت‌الله [سیدعلی] خامنه‌ای را با لباس روحانیت آوردند و یک دوری با افسر نگهبان اطراف سلول‌ها، در داخل زندان زد، بعد هم او را در سلول ۱۵ که خیلی از سلول‌های ما بزرگ‌تر بود جا دادند، پشت این سلول ۱۵ که درش از طرف دیگر باز می‌شد... کم‌کم تعداد زندانی‌ها هم زیاد شد، یک روز هم دیدم آقای موسوی قوچانی را آوردند، در همان روزهای اول آنقدر شکنجه‌اش داده بودند که هیچ قدرت تحرک نداشت، فقط به زحمت می‌توانست نشست و حرکت کند، صحبتی که با هم می‌کردیم با آیات قرآن بود و به هم می‌رساندیم که تا کجا پیش رفته‌ایم و در بیرون و داخل چه خبر و کی را آورده‌اند و کی را نیاورده‌اند و...

در روزهایی که من در سلول‌های ساواک مشهد جا به جا شدم و از سلول انفرادی ۲۰ به سلول عمومی ۲۱ برده شدم، اعلام شد که جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در روزهای پاییزی باشکوه هر چه تمام‌تر، در محل تخت جمشید شیراز برگزار می‌شود. هم‌زمان با برگزاری جشن‌ها، سیمای خراسان هم همان شب افتتاح شد، عده‌ای از زندانیان همبند ما از افسر نگهبان معروف به کرمانی که به ظاهر از سایر زندانبانان کمی آرام‌تر بود، خواستند ای کاش یک تلویزیون هم به داخل این سلول می‌آوردید که با تعجب بسیار با ما برخورد کرد...

در این مراسم نیز همانند مراسم تاج‌گذاری اسراف و گشاده‌دستی توسط رژیم در نهایت امر انجام گرفت و هزینه آن بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برآورد شد. بزرگ‌بینی و





بزرگ‌پنداری شاه با این جشن به طور چشمگیری آشکار شد، او با این جشن وارد مرحله جدیدی از سلطنت خود می‌شد، در حالی که برپایی، این جشن همزمان بود با بازداشت صدها جوان دانشجو و طلبه در بند، و بسیاری از فرهیختگان که روزها و شب‌ها را در زندان‌های مخوف شاه به سر می‌بردند و میلیون‌ها انسان که در فقر و گرسنگی زندگی می‌کردند...

البته وقتی که من به سلول ۲۱ آمدم، کم‌کم به هنگام غروب دم در سلول می‌آمدم و با صدای بلند هر روز اذان می‌گفتم و بعد از اذان این شعر حافظ را به منظور آن که یادی از امام کرده باشم می‌خواندم:

«آن سفر کرده که صد قافله دل هم‌ره اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»

که در آن فضا این اقدام من به خصوص این شعر انعکاس خوبی در میان زندانیان داشت...

چند هفته‌ای گذشت تا روزی پس از بازپرسی، از زندان شهربانی با قید ضمانت آزاد شدم... از زندان بیرون آمدم، اما دیگر در مشهد جایی نداشتم که بروم. چون بعد از زندان صاحب‌خانه هم عذر ما را خواست، پدرم هم قبلاً آمده بود و خانمم را به گرگان برده بود، اسباب و اثاثیه‌ام را به اتاقی در زیر زمین منتقل کرده بودند. لذا من به مدرسه میلانی رفتم که شاید بتوانم شهریه این چند ماه گذشته را بگیرم، آنجا هم عذر مرا خواستند و گفتند شهریه شما قطع شده و فقط خود آیت‌الله میلانی می‌توانند دستور پرداخت را بدهند... خدمت آیت‌الله رسیدم، موضوع را در میان گذاشتم، در جوابم فرمود: «من شهریه به کسی نمی‌دهم...»

تنها آقای شیخ حسین گرایی که از طلبه‌های آشنا و هم‌استانی من بود، وقتی که بیرون آمدم، موضوع را چون فهمیده بود با اصرار مبلغ صد تومان پول به من داد، چون هیچ پولی نداشتم و از طرفی هم می‌خواستم به گرگان بروم، از روی ناچاری از او پذیرفتم، و بعد از آن به گرگان نزد خانواده‌ام رفتم.<sup>۱</sup>

علاوه بر این در زمان برگزاری این جشن‌ها، هر یک از روحانیان مخالف به بهانه‌های مختلف از شرکت در برنامه‌های جشن در مناطق مختلف کشور خودداری می‌کردند.

۱. به نقل از خاطرات منتشر نشده حجت‌الاسلام محمدباقر داودی.

آقای منوچهر مقدس زاده می گوید:

وقتی جشن های ۲۵۰۰ ساله [در سال ۱۳۵۰] برگزار می شد مراسمی در گرگان برپا شد ولی مرحوم حجت الاسلام نبوی شرکت نکرد و یکی از بناها را به منزلش برد و یک ساخت و ساز ظاهری و مصنوعی به راه انداخت و خودش هم شروع به گل بردن کرد تا به این بهانه در آن مراسم شرکت نکند.<sup>۱</sup>

مرحوم حجت الاسلام سید ابوالقاسم حسینی هم برای اجتناب از حضور در این گونه برنامه ها شگرد دیگری را در منطقه فاضل آباد استان گلستان به کار می بست. او خود در خاطراتش می نویسد:

علی رغم همه فشارها و مشکلاتی که ساواک و ژاندارمری وقت و حتی بعضی از افراد ساده برایم به وجود آوردند نه تنها در هیچ برنامه جشن های ۲۵۰۰ ساله شرکت نکردم بلکه تا توانستم مردم را در جریان جنایات و خلاف کاری های آنها قرار دادم.

علاوه بر این آن مرحوم می گوید:

چون دو نفر از فرزندانم در مدرسه ابتدایی و بعداً راهنمایی درس می خواندند یکی در چهارم آبان و روز دیگر - فکر می کنم ۱۵ بهمن که سالروز ترور شاه بوده است - همیشه از طرف مدرسه و پاسگاه دعوت می کردند که در مراسم مربوط به دعا برای سلامتی شاه شرکت کرده و شاه را دعا کنم. ولی به فضل خداوند در طول دوره طاغوت هرگز زیر بار نرفتم و یکی دو روز مانده به آن برنامه از فاضل آباد به روستای دیگر و بعضاً به محل های دور دست می رفتم و می ماندم و دوباره برمی گشتم. من تنها روحانی آن وقت بخش کمالان بودم و کس دیگری نبود. البته در بعضی شهرها، هم روحانی زیاد بود و هم اینکه افراد مخصوصی بودند که این کارها را می کردند. ولی به فضل خداوند من این کار را انجام ندادم... یکبار خبر نداشتم و اتمام دوره آموزشی نیروی پایداری در فاضل آباد بود. برای روز آخر فر مانده ژاندارمری به منزل ما آمد و من خودم را به مریضی زدم و خداوند هم کمک کرد و یک لرز شدید سرما بر من عارض شد و برای مراسم تحلیف آنها هم نرفتم که واقعاً کمک خداوند بود. البته یک





مشکل این بود که حتی عده‌ای از افراد خوب هم می‌گفتند چه اشکالی دارد یک دعا کردن [برای شاه] بد نیست! ولی من به فضل خداوند اصلاً زیر بار نرفتم.<sup>۱</sup>

با وجود کنترل‌های شدید و چشم‌های تیزبین خبرچینان ساواک، باز هم - حتی پس از اجرای جشن‌های شاهنشاهی - انتقاد از عملکرد رژیم در ابعاد مختلف ادامه داشت. چنانکه در تاریخ ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۵۰ جاسوس ساواک گرگان (منبع شماره ۵۱۶۵) خبر از اطلاعات سیاسی و انتقادی یکی از روستائیان گرگان می‌دهد:

محمد صالح مازندرانی زارع ساکن قریه زنگیان در مغازه خواربار فروشی عبدالرحیم صالحی در گرگان راجع به وضع علما با شیخ حسین زاهدی صحبت و از وی سوال می‌کند آیا شما علت این که [حجت‌الاسلام] فلسفی ممنوع‌المنبر شده می‌دانید یا خیر؟ در هر صورت [حجت‌الاسلام] کافی هم بازداشت است و در دانشگاه نیز تظاهرات می‌شود و بعداً در مورد اعدام دانشجویان نیز مردم اعتراضاتی کرده‌اند و اوضاع تهران خیلی خطرناک است و تمام مردم تهران مخالف هستند و از همه بدتر گرانی ارزاق است که مورد اعتراض مردم بوده و دولت هم هیچ‌گونه اقدامی به عمل نمی‌آورد. نامبرده بعداً مقداری انتقاد از وضع نمود.

نظریه شنبه: محمد صالح مازندرانی از متعصبین مذهبی بوده و به فلسفی و کافی علاقه دارد و همیشه نوارهای کافی را در منزل نگهداری می‌نماید.

نظریه یکشنبه: در مورد ممنوع‌المنبر شدن فلسفی شایعاتی بین مردم شنیده می‌شود.<sup>۲</sup>

در دوران مبارزه یکی از سوژه‌های مهم انتقادی علیه دولت، سوءاستفاده‌های اداره اوقاف از موقوفه‌های حوزه‌های علمیه و قطع درآمد این حوزه‌ها از محل موقوفات مردمی بود. اما ظاهراً اداره اوقاف گرگان بیش از سایر مناطق در این سوءاستفاده‌ها آلوده بود. به همین علت زندگی و معیشت طلبه‌های گرگان خیلی دچار مشکل شده بود. چنانکه حتی خود ساواک هم به این موضوع اذعان داشت:

۱. «انقلاب»، دی ماه سال ۹۰، ص ۲.

۲. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

«به طور کلی از نظر اوقافی به طلبه‌های گرگان کمک قابل توجهی نمی‌شود.»  
سپس در همین سند ساواک چنین آمده است:

در مذاکراتی که [در تاریخ ۵۰/۱۲/۲۶ در مدرسه محسنیه گرگان] بین سید حسین نبوی گرگانی امام جماعت مسجد آقا کوچک و مدرس مدرسه عمادیه و شیخ قنبر حاجیان محصل مدرسه محسنیه و شیخ سید خلیل نوکنده‌ای و شیخ علی منوری محصل مدرسه سادات و شیخ حسین زاهدی و شیخ محمدعلی قاسمی محصل مدرسه محسنیه راجع به وضع طلاب و روحانیت به عمل آمد، شیخ محمدعلی قاسمی پس از تمجید از افرادی که با وقف املاک خود نسبت به ترویج روحانیت اقدام می‌کردند از دولت به شدت انتقاد [کرد] و اظهار می‌داشت که دولت با کمال وقاحت دست روی موقوفات که مخصوص طلاب علوم دینی است گذارده و به اسم تبدیل به احسن کردن، حق طلاب را از بین می‌برد. در نتیجه طلاب با فقر و فاقه زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup> بستن مالیات‌های سنگین کمر بازاری‌ها را شکسته و داد آنها بلند است. از [کمی] شهریه مدارس، مردم ناراحت‌اند. صدای دانشجویان هم بلند شده و اصولاً به مردم رحم نمی‌کنند هر کس کوچک‌ترین حرفی بزند گرفتار زندان می‌شود. صحبت‌های نامبرده را سید حسین نبوی نیز تصدیق می‌کند.<sup>۲</sup>

## پیامد جشن‌های بیهوده

برپایی جشن‌های پرخرج و بیهوده ۲۵۰۰ ساله از سوی شاه صدمات جبران‌ناپذیری بر جامعه وارد کرد، به طوری که این خسارات همه عرصه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی مردم به ویژه در زمینه فرهنگ و اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد، آن هم خساراتی که ده‌ها سال طول می‌کشید تا جبران شود:

۱. خیانت‌های اداره اوقاف رژیم شاه فقط به همین جا ختم نمی‌شد. بلکه حتی روحانیونی که بدون کمک‌های اوقاف و تنها با استفاده از کمک‌های مردمی به تعمیر و بازسازی مساجد خود می‌پرداختند نیز مورد اذیت و آزار اداره اوقاف و ساواک قرار می‌گرفتند. چنانکه در یکی از اسناد مورخ ۵۰/۱۲/۹ ساواک تهران خاطر نشان شده که «گزارش واصله از ساواک مازندران حاکیست تعداد ۱۳ مسجد گرگان تحت نظر و عاظمی اداره می‌شود که اکثر آنان هزینه تعمیرات مساجد مزبور را عهده‌دار بوده ... ساواک مزبور افزوده: اداره اوقاف و مسئولین مربوطه تا حدود امکان نسبت به کنترل هزینه‌های انجام‌شده این مساجد اقدام می‌نمایند...» [آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی]

۲. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.





۱. گرانی‌های سرسام‌آور و کمبود ارزاق عمومی
  ۲. مهاجرت صدها هزار نفری به استان گلستان
  ۳. افزایش فقر و محرومیت مردم منطقه
  ۴. رواج فرهنگ بت‌پرستی و خداگونه کردن شاه!<sup>۱</sup>
- از جمله صدمات وارده ناشی از برپایی این گونه جشن‌های پرهزینه به مردم استان گلستان می‌باشد که شرح مختصر هر یک، مصائب را روشن تر می‌نماید.

### ۱. گرانی‌های سرسام‌آور و کمبود ارزاق عمومی

اندکی پس از خاتمه جشن‌ها، اثرات نامطلوب حیف و میل بودجه کشور، در جامعه متجلی و گرانی‌ها و کمبودها به طور سریع و همه‌جانبه نمایان شد؛ به طوری که قیمت بسیاری از کالاهای ضروری زندگی به ویژه ارزاق عمومی مثل گوشت و نان به شکل سرسام‌آوری افزایش یافت. علاوه بر افزایش نرخ‌ها، کمبودهای جدی در سطح استان گلستان و کل کشور رخ داد که صدمات روحی و جسمی نامناسبی بر مردم وارد کرد. از آنجا که معیشت بیشترین خانواده‌ها، خاصه در مناطق روستایی متکی به نان بود، نگرانی آنها بیش تر شد. چرا که در شهرها نانوایان معترض به کمبود آرد بودند و صف‌های طولانی و نرسیدن نان به همه مشتریان از یک طرف و از طرف دیگر خانواده‌های روستایی که تنور گلی در حیاط منزل شان داشتند و نان محلی (روستایی) برای خود می‌پختند، برای تهیه یک کیسه آرد به شدت به زحمت می‌افتادند و در صورت یافتن، شاید به چند برابر قیمت واقعی آن خریداری می‌کردند. مشابه این وضعیت در قیمت گوشت و برنج و جو و قند و شکر و مصالح ساختمانی و غیر هم دیده می‌شد.

بحران کمبود و گرانی چنان بالا گرفت که حتی شخص شاه را نیز به واکنش واداشت. گرچه او و نخست‌وزیرش - هویدا - فرافکنی کردند و علل این بحران را متأثر از تورم جهانی و بین‌المللی عنوان نمودند، ولی مردم آگاه منطقه می‌دانستند که این حرف‌ها دور از عقلانیت است، چرا که مسئولان رژیم در طول سال‌های گذشته و دهه اول انقلاب سفید (۴۱ تا ۵۱)، همواره دم از رفاه اقتصادی و ثبات و پیشرفت در عرصه‌های گوناگون اجتماعی زده‌اند و مخصوصاً در ضرورت برگزاری جشن‌های کاذب تاج‌گذاری و ۲۵۰۰ ساله، دستگاه تبلیغاتی شاه سیمای کشور را چنان گُل و بلبل نشان می‌داد که گویی ایران هیچ مشکلی ندارد و توسعه یافته‌ترین کشور دنیا است. چنانکه به عنوان نمونه فرماندار وقت گرگان - آقای بخشی - در یکی از سخنرانی‌های خود درباره وضع اطاق

۱. غلامرضا خار کوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱، ص ۸۰۶.

اصناف و اتحادیه‌های صنفی این شهر سخن گفت و لزوم همکاری بیش از پیش از پیش اعضای اتحادیه‌های صنفی و مردم گرگان را در کاهش قیمت‌ها و مبارزه شدید با گران‌فروشی و معرفی متخلفین به دادگاه کیفر گران‌فروشان و انتخاب بازرسان افتخاری از طرف دادستان گرگان و از کار برکنار کردن جمعی از بازرسان فعلی اتاق اصناف این شهر یادآور شد.<sup>۱</sup>

در حالی که همه می‌دانستند، این حرف‌ها فریب‌کارانه است و برخلاف نظر مقامات، علت اصلی بحران گرانی و کمبود ارزاق عمومی مشکلات جهانی نیست، بلکه این ناتوانی مسئولان و رژیم در مدیریت کشور و ریخت‌وپاش‌های بی‌حساب شاه در برگزاری جشن‌های شاهنشاهی و احداث کاخ‌های بی‌شمار و حیف و میل‌های بودجه و درآمد کشور است که بستر بروز چنین بحرانی را فراهم کرده است و ضرر و زیان آن هم تنها و تنها متوجه مردم بیچاره ایران است.

این بحران چنان بر مردم استان گلستان گران آمد که فریاد اعتراض‌شان بلند شد. به طوری که مقامات سیاسی و امنیتی منطقه به وحشت افتادند. در نتیجه مسئولان محلی جلسات متعددی برگزار کردند، اما به جای چاره‌جویی برای حل مشکل مردم به ستایش از اصول انقلاب خانمان‌سوز سفیدشاه پرداختند و گاهی نیز که می‌خواستند قاطعیت و جدیت خود را در این زمینه نشان دهند، تنها به کسبه بیچاره فشار می‌آوردند و یا خواستار تعویض چند بازرس بدون اختیار اتاق اصناف شهرستان می‌شدند که هیچ نقش مؤثری در آن بحران عظیم نداشتند. البته در این گیرودار که مردم محروم با گرانی دست و پنجه نرم می‌کردند و برای تهیه یک لقمه قوت لایموت به این در و آن در می‌زدند، طبق معمول سور و سات مقامات پا برجا بود و جشن‌های میلاد، شاه، فرح، ولیعهد، اشرف، شمس، والاحضرت‌ها و والاگهرها و... توسط ایادی رژیم در منطقه برگزار می‌شد و شاعران درباری مثل نصرت‌الله صفایی قصائد بیست‌بیتی می‌خواندند و به تحسین خاندان منحوس پهلوی می‌پرداختند:

بیا کز خاور امید مهر آریا بر شد

نوا در نی فتاد و بادهٔ عشرت به ساغر شد

پیام فرودین آورد پیک چارم آبان

که نوروز آمد و گل وا شد و بستان معطر شد

به بار آمد یکی فرخنده پی از مادرگیتی

سریر افسر ملک کیان را زیب و زیور شد

۱. «خبری اداره اطلاعات استان مازندران»، ش ۵۷۶، ۵۲/۸/۵، ص ۲.





نه تنها روشنی بخشید خاک پاک ایران را  
جهان در پرتو اندیشهٔ پاکش منور شد

امید بیکران آمد، صفای جسم و جان آمد

همای پهلوی بر بام ایران سایه گستر شد<sup>۱</sup>

کمبود و گرانی آرد و نان و دیگر اجناس ضروری مردم از یک سو و اعتراضات عمومی از سوی دیگر موجب شد تا استاندار مازندران طی تلگرافی دستور برداشت از گندم ذخیره شده در سیلوی ۱۶ هزار تنی گرگان را صادر نماید. خبرگزاری پارس در تاریخ ۵/۸/۵۲ چنین گزارش کرد:

اتاق اصناف گرگان امروز اعلام کرد که در اجرای اوامر شاهنشاه آریامهر به منظور تأمین رفاه و آسایش طبقات مختلف مردم و مبارزه شدید و پیگیر با گرانفروشی از طرف آقای درخشش - استاندار مازندران - اقداماتی در جهت تأمین گندم مورد نیاز نانوایان گرگان صورت گرفته است. به همین منظور امروز تلگرافی از طرف استاندار مازندران به عنوان اتاق اصناف گرگان به این شرح مخابره شده است:

اتاق اصناف گرگان،

چون در انبار سیلوی شانزده هزار تنی گرگان گندم به مقدار کافی موجود می باشد، بنابراین برای تأمین گندم مورد نیاز اتحادیه صنف نانوایان گرگان و تهیه نان با قیمت مناسب، منحصر از گندم های موجود در سیلوی شانزده هزار تنی گرگان استفاده شود.<sup>۲</sup>

همچنین رئیس اتاق اصناف گرگان به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت: در اجرای منویات عالی شاهنشاه آریامهر و به منظور پائین آوردن نرخ نان به میزان عادلانه، اعضای اتحادیه صنف نانوایان گرگان تعهد کرده اند به محض دریافت گندم از سیلوی مذکور، نان را از قرار هر کیلو ده ریال در اختیار مردم گرگان قرار خواهند داد و برای تثبیت آن به وسیله اتاق اصناف این شهر اقدامات لازم صورت خواهد گرفت.<sup>۳</sup>

یکی از نکات حائز اهمیت برای مردم منطقه در آن شرایط بحرانی این بود که اولاً صرف نظر از سایر کالاها، گرانی نان و گوشت که یک تولید صد درصد داخلی بود چه ربطی به مشکلات جهانی دارد؟ ثانیاً کشوری که شاه و دولت مردان آن طی دهه اول انقلاب

۱. همان، ص ۴.

۲. همان، ص ۵.

۳. همان.



به اصطلاح سفید (سال‌های ۴۱ تا ۵۱) بارانه آمار و ارقام کذایی، همواره دم از افزایش تولید گندم و گوشت زده‌اند و آن را از نتایج درخشان اصلاحات ارضی اعلام کرده‌اند، چرا ده سال بعد به جای آن که مازاد تولید در این زمینه‌ها داشته باشد، دچار کمبود و فقر شدید است؟! به راستی اگر آمارها و توصیفات عراق‌آمیز شاه و مقامات کشوری و محلی در مورد اجرای موفقیت‌آمیز اصول انقلاب سفید و به ویژه اصلاحات ارضی و تحول در کشاورزی صحیح بود چرا در سال ۵۲ یعنی ده سال پس از اجرای آن، به جای آنکه ایران صادرکننده گندم و گوشت باشد، مردم آن دچار کمبود و حتی محتاج نان که حداقل غذای انسان را تشکیل می‌دهد باشند؟!<sup>۱</sup>

## ۲. مهاجرت یکصد هزار نفری به استان گلستان

رژیم شاه در شرایطی غرق در تدارک برگزاری این گونه جشن‌ها و ریخت و پاش‌های بی حساب بود که صدها هزار نفر از مردم محروم کاشمری، سبزواری، سمنانی و به ویژه سیستانی به خاطر فقر و خشک‌سالی و بی‌توجهی مسئولان دولتی با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند؛ در حالی که آنها تنها محتاج به یک لیوان آب و یک قرص نان و کم‌ترین امکانات اولیه حیات بودند. در چنین اوضاعی مقامات دولتی در کاخ‌های پراز ناز و نعمت مشغول عیاشی و برنامه‌ریزی برای دعوت سیاست‌مداران و قدرتمندان دنیا و میهمانان خارجی جشن‌ها بودند. به همین خاطر هر روز بر تعداد جمعیت مهاجر کاشمری، سبزواری، بیاری، توروادی، شاهرودی، سمنانی، خراسانی و سیستانی استان گلستان افزوده می‌شد؛ به طوری که ظرف مدت کوتاهی پس از انقلاب سفید شاه و در فاصله دو جشن تاج‌گذاری و ۲۵۰۰ شاهنشاهی، ده‌ها هزار سیستانی موطن خود را ترک کردند و رهسپار خطه گرگان و گنبد شدند تا جان خود را از بلای خانمان سوز خشک‌سالی و فقر نجات دهند.

در چنین شرایطی شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی در حدود بهار سال ۱۳۵۰ ش به منظور تهیه گزارشی از اوضاع فلاکت‌بار سیستان به آن سامان رفت تا هم فریاد مظلومیت و محرومیت آنها را به گوش همگان برساند و هم کمک‌های مردم و علما را به آن سو سوق دهد و هم دژخیمان رژیم شاه را از خواب خرگوشی و بی‌اعتنایی نسبت به مشکلات مردم آن خطه، بیدار کند و تا حدودی حلاوت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را پیشاپیش در کام درباریان تلخ نماید. در این باره شهید محلاتی در خاطرات خود می‌گوید:

به ما خبر دادند که در سیستان (زابل) و بلوچستان به دلیل قطع

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱، ص ۸۱۰-۸۰۷.





شدن آب [رودخانه هیرمند] قحطی شده و مردم از گرسنگی می‌میرند، در همان حین که اینها داشتند میلیاردها دلار صرف مراسم جشن‌ها می‌کردند و صدای هیچ کس هم نمی‌گذاشتند که در بیاید و کسی هم خبر نداشت و روزنامه‌ها هم که چیزی نمی‌نوشتند و اصلاً نمی‌گذاشتند کسی خبردار شود، من مطلع شدم، گفتم که ما وظیفه شرعی مان است که برویم به وضع اینها رسیدگی کنیم. یک کسی از آشنای ما آمد خبر آورد و گفت آنجا هسته خرما را آرد می‌کنند می‌خورند، مردم از سیستان گریخته‌اند. بعضی دهات به کلی خالی شده و حیوانات آنجا از بی‌علفی مرده‌اند. حتی خبر دادند که در یک آبادی دیگر هیچ کس نمانده، یک نفر که از آنجا می‌خواسته عبور کند سگ‌های آن ده از گرسنگی او را پاره کرده و خورده‌اند. من دیدم که احساس وظیفه شرعی است که آدم برود به اینها برسد و تصمیم گرفتیم که بروم.

یادم هست آقای فلسفی گفت: پوستت را می‌کنند اگر بروی.

گفتم: می‌روم.

یک طرحی ریختم، گفتم که بهتر است که پیش آیت‌الله میرزا احمد آشتیانی بروم یک نامه‌ای از او بگیرم به این معنا که برای رسیدگی به وضع فقراي آنجا می‌روم که اگر مرا گرفتند آن نامه همراهم باشد و بدانند که من از طرف ایشان آمده‌ام. خوب ایشان را یک مقدار احترام می‌کردند، پیرمردی هشتاد - نود ساله و خانه‌نشین بود. اول از بازار مقداری پول تهیه کردم، آن پول‌ها هم غیر از سهم امام بود. رفتم منزل آیت‌الله آشتیانی، گفتم که من می‌خواهم به آنجا بروم و شما فقط یک نامه به من بدهید، پول هم دارم، بروم گزارش بیاورم، که آنجا چه خبر است؟

یکی از رفقا را هم در منزل ایشان دیدم. آقا میرزا محمد حسین دانش آشتیانی، ایشان هم از رفقایم بود. گفتم: من می‌خواهم به زابل بروم، تو هم بیا برویم که تنها نباشم. استخاره کرد خوب آمد. یک نامه از آقای میرزا احمد گرفتیم، آقا میرزا محمد حسین دانش را هم برداشتم، و دو نفری، سوار هواپیما شدیم رفتیم زاهدان. نامه آیت‌الله آشتیانی خطاب به آقای کفعمی نوشته شده بود.

وقتی رسیدیم و از هواپیما پیاده شدیم، معلوم بود نفر اولی که سراغ ما می‌آید، احوالپرسی می‌کند خودش است، فردی آمد جلو و سلام کرد، گفت: آقا کجا می‌خواهید تشریف ببرید؟

گفتم: ما میهمان آقای کفعمی هستیم. همراه آن شخص سوار ماشین شدیم و به منزل آقای کفعمی رفتیم. آنجا ما نامه آقای آشتیانی را دادیم و مأموریت خودمان را گفتیم. ایشان گفت: که من هم می‌آیم.

همراه ایشان با ماشین رفتیم برای زابل. وضع عجیبی پیش آمده بود. صد و پنجاه هزار نفر مردم آنجا کوچ کرده بودند. آب هیرمند قطع شده بود. گفتیم: حالا ما نیامده‌ایم برای کمک و کمک زیادی هم نیاورده‌ایم، فقط می‌خواهیم یک گزارش تهیه کنیم و برگردیم، تا بعداً کمک کنیم. خلاصه یک ماشین جیب گرفتیم و صبح حرکت کردیم به اتفاق آقای حسینی زابلی - که بعد از انقلاب نماینده مجلس شد، و بعد هم در فاجعه هفتم تیر [منافقین] شهیدش کردند - به دهات زیادی رفتیم. هر دهی که می‌رفتیم مردم را توی مسجد جمع می‌کردیم. بیچاره‌ها نه آب داشتند و نه زراعتی. فقط چند متر زمین را که می‌کنند، آبی پیدا می‌شد که گل آلود بود. آب را بیرون می‌گذاشتند ته نشین می‌شد برای خوردنشان استفاده می‌کردند، صد و پنجاه هزار نفر از مردم کوچ کرده بودند، بقیه هم که پول نداشتند کنار جاده‌ها همین طور در دسته‌های پنجاه نفری، صد نفری نشسته بودند که وسیله‌ای گیرشان بیاید و کوچ کنند.

آنجا ما نفری ده تومان به اینها کمک کردیم. یعنی به هر خانواده پنج نفره پنجاه تومان، خانواده هفت نفری هفتاد تومان و خانواده ده نفره صد تومان، و گزارشی تهیه کردیم و شب برگشتیم آمدیم زابل. ظاهراً همان وقت بود که آیت‌الله طالقانی، و بعضی دیگر از دوستان آنجا تبعید بودند. شب را هم زابل بودیم.

من به آقای کفعمی گفتم: شما یک نامه‌ای به آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله آشتیانی بنویسید و گزارش کامل اینجا را بدهید، که مردم چگونه در بدبختی بسر می‌برند. ایشان هم یک نامه سوزناکی نوشت.





ما این نامه را آوردیم و به آقای خوانساری و آقای آشتیانی دادیم. کاری که من اینجا کردم این بود که از روی این نامه فتوکپی‌هایی گرفتم و یک نسخه‌اش را با وسایلی که آن زمان بود برای رادیو بغداد - که آن وقت علیه رژیم صحبت می‌کرد - فرستادم تا برادرهایی که آنجا بودند مثل آقای دعایی بخوانند. چون وسیله‌ای دیگر برای آبروریزی رژیم در اختیار نداشتیم که مردم بدانند. رژیم در حالی جشن‌ها [جشن‌های ۲۵۰۰ ساله] را برپا می‌کند که ملت این طور دارد از گرسنگی می‌میرد. بیش‌تر این صد و پنجاه هزار نفر به طرف گنبد و گرگان رفته بودند تا در آن مناطق کار کنند. خلاصه یک شب رادیو بغداد اعلام کرد که ما یک سند مهمی داریم که فردا شب قرائت می‌شود، و مردم را دعوت به شنیدن آن کرد. فردا شب عیناً نامه آقای کفعمی را با ذکر امضا از اول تا آخر خواند و اسم من هم در آنجا بود که فلانی آمد با فلانی رفتیم و بررسی کردیم و وضع این است.

بعد من قم رفتم و نامه را به آقای آشتیانی و خوانساری دادم. آقایان دیگر را هم دیدم، از جمله آقای گلپایگانی، بالأخره پولی جمع‌آوری شد، و خود آقای میرزا باقر دانش آشتیانی با یک هیئتی به طرف زابل حرکت کرد تا به وضع آنها رسیدگی کند. دستگاه هم وقتی دید آبرویش توی دنیا رفت و رادیو بغداد هم همین‌طور اعلام کرد چند نفر از وزرا را فرستاد و یک مقداری به وضع مردم آنجا رسیدگی شد. هم به وضع مردم رسیدگی شد و هم آبروی دستگاه رفت.<sup>۱</sup>

علاوه بر این نوع مهاجرت که از خارج از منطقه به اینجا صورت می‌گرفت، مهاجرت‌های زیادی نیز در داخل استان گلستان در غالب مهاجرت از روستا به روستا، روستا به شهر، شهر به شهر و حتی مهاجرت از این منطقه به سایر استان‌ها به ویژه تهران نیز انجام می‌شد که حائز اهمیت بررسی است که غالباً به دلیل فقر و کسب درآمد و تأمین معاش انجام می‌شد. در چنین شرایط ناگواری بود که مردم انقلابی مناطق مختلف کشور، ضمن انتقاد از برگزاری جشن‌های بیپهوده شاهنشاهی، به مخالفت با آن پرداختند.

۱. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۷۳-۷۰.



۲۲۲  
 از  
 ۲۲۲۰  
 ۲۹۵۷۵  
 ۵۰۷۱۱

گشود

بیت ۱۹۰۰ در مجرای قنات از یک اسامی بر سر جبهه‌های شایسته تر است از آنکه در متن  
 در لایحه زمان آذربایجان ۵۰۱۵۷ خلاصه ۱۲۵۰ یعنی در آنجا که در آن زمان  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

گشود

۵۰۷۱۱  
 ۱۹۵۶

۵۰۷۱۱  
 ۱۹۵۶



### ۳. اعترافات مقامات محلی به کمبودها و محرومیت‌های مردم

مسئولان برگزاری جشن‌های شاهنشاهی در شرایطی غرق در تدارک امکانات اجرای مناسب این برنامه بودند که مردم همه جای کشور از جمله استان‌های مازندران و گلستان به شدت از کمبودهای عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، اشتغال، تولید و تأسیسات زیربنایی رنج می‌بردند، و این اعترافی است از سوی خود مقامات رژیم مخصوصاً در این منطقه. چنانکه در جلسه‌ای که با شرکت هوشنگ سمیعی استاندار مازندران، سناتور تجدد، دکتر جواد سعید نایب رئیس مجلس شورای ملی و کلیه نمایندگان مردم استان در مجلس شورای ملی و جمعی از مدیران کل و مجریان طرح‌های عمرانی مازندران و گرگان در کاخ استانداری واقع در ساری تشکیل شد، پس از سه ساعت بحث و گفت‌وگو، برخی از مشکلات و کمبودهای کلی عمرانی و اجرایی مازندران و گلستان را چنین برشمردند:

- عدم وجود سیستم فاضلاب در کلیه شهرهای استان مازندران
- نبودن سدهای انحرافی و مخزنی بر روی رودخانه‌ها...
- بیمه نبودن محصولات کشاورزی از جهت فروش
- کمبود تأسیسات نگهداری و کنسرو محصولات کشاورزی در سطح منطقه
- کمبود سیلو به ویژه در منطقه گرگان و گنبد کاووس برای نگهداری غلات و غیره
- کمبود تأسیسات اقامتی و پذیرایی عمومی (پلاژ و هتل) در کناره‌های دریای مازندران
- کمبود مسکن در کلیه مراکز شهرستان‌های استان برای کارکنان دستگاه‌های دولتی
- نبود پارک‌های عمومی و پارک کودک در اغلب شهرها
- کمبود اعتبارات طرح‌های خاص ناحیه‌ای با توجه به نیاز منطقه به ویژه در بخش آموزشی، عمران شهری و روستایی
- بالا بودن ارزش زمین و کمبود آن در سطح شهرها که اجرای پروژه‌ها را با اشکال مواجه می‌نماید.
- عدم تبعیت تشکیلات سازمانی برخی از دستگاه‌های دولتی استان از تقسیمات کشوری
- نبود شبکه راه‌های فرعی در سطح منطقه و متناسب نبودن با نیاز موجود استان
- نبودن تأسیسات زیربنایی و خدماتی در روستاهای نوار مرزی که بی‌نهایت حائز اهمیت است

- کمبود کادر فنی و تخصصی در دستگاه‌های اجرایی استان به ویژه در آموزش و پرورش و تعاون و امور روستاها  
- عدم نظارت مستمر و دقیق از پروژه‌های در دست اجرا به وسیله دستگاه‌های اجرایی به خاطر کمبود عوامل فنی و پراکندگی پروژه‌ها  
- نبود سالن اجتماعات در اغلب مراکز شهرستان‌ها  
- نبودن تأسیسات بهداشتی و درمانی متناسب با نیازمندی‌های منطقه  
- کمبود تأسیسات ورزشی در سطح شهرها و بخش‌های استان.<sup>۱</sup>  
با وجود این شاه از چنان خودشیفتگی و غرور کاذبی در کشورداری برخوردار بود که خود را الگوی رؤسای سایر ممالک جهان می‌دانست و می‌گفت: «بیاپید مملکت‌داری را از ما بیاموزید.»<sup>۲</sup>

#### ۴. رواج فرهنگ بت پرستی و خداگونه شدن شاه!

البته پیامد این جشن‌ها تنها به تشدید مهاجرت مردم، افزایش فقر و محرومیت آنها و هدر رفتن بودجه دولت و بیت‌المال محدود نمی‌شد، بلکه یکی از پیامدهای خطرناک اینگونه برنامه‌ها، غرور و بزرگ‌بینی شخص شاه و مهم‌تر از آن بت شدن شاه و رواج فرهنگ بت پرستی در کشور بود. تا آنجا که نوکران حلقه به گوش شاه، به او مقام خدایی! و خدایگان! دادند، و حتی در سربرگ نامه‌ها و مکاتبات اداری از جمله اسناد دادگستری گریان به جای به نام خدا، عبارت «به نام نامی اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه آریامهر» نوشته می‌شد، و این یعنی فرعونیت محض عهد باستان، که شاه و نوکرانش به دنبال چنین جایگاهی برای او بودند.

۱. «خبری اداره کل اطلاعات و جهانگردی استان مازندران»، س ۵، ش ۳۵، ۵۵/۲/۱۵.  
۲. مهدی ماحوزی، عوامل سقوط محمدرضا پهلوی (یادداشت‌های علی دشتی)، ص ۱۵۹.



شماره ۱۷۵

شماره ۱۷۵

تاریخ

دادنامه



بنام‌های ایضاً حضرت خلیفای شاه آریابهر

در روز دوشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز





حتی خود شاه یک بار از یکی از درباریان‌ش پرسیده بود که چرا مردم او را نمی‌پرستند!!! او برای خود شأن و منزلت خدایی قائل بود و چون فرعون عهد مصر باستان انتظار داشت که مردم او را پرستش نمایند.

به راستی اگر این روند خطرناک استمرار می‌یافت، چندی بعد دولت رسماً از مردم می‌خواست که به جای خدای احد و واحد، شاه را پرستش نمایند! لذا حضرت امام با چنین شناختی از روحیات شاه و این سلسله فاسد بود که با کمال صراحت شخص شاه را هدف حمله و انتقاد خود قرار داده و منشأ فساد و بدبختی را خود شاه می‌دانست. پس سپاس خدای را که با پیروزی نهضت خمینی کبیر، درباریان بیش از این مجالی برای تقویت فرعون و بت نمودن محمدرضا شاه نیافتند.<sup>۱</sup>

### سخن پایانی

محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۵ ش بیست و پنجمین سالگرد سلطنت خود را به طرز باشکوهی جشن گرفت (که طی آن از مجلس ایران نیز لقب «آریامهر» را دریافت داشت). در سال ۱۳۴۶ ش مراسمی پرخرج به عنوان تاج‌گذاری بر پا کرد. در سال ۱۳۴۹ ش سی امین سال سلطنت، در سال ۱۳۵۰ ش مراسم ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، و در سال ۱۳۵۵ ش پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی را برگزار کرد. به ویژه در جریان جشن‌های تخت جمشید توانست خود را به عنوان وارث شاهنشاهی ایران به سران کشورها معرفی کند.

بسیاری را عقیده بر این است که شخصیت شاه بعد از برگزاری جشن‌های تخت جمشید دچار دگرگونی عمیقی شد و همراه با آن، لوکس پرستی و ریخت‌وپاش‌های دربار نیز حالتی افراطی به خود گرفت. ولی مسئله‌ای که واقعاً سبب حیرت شده این است که اصولاً شاه چه نیازی به برگزاری چنان مراسم و جشن‌های پرخرجی داشت تا از این طریق برای خود شخصیت و اعتباری کسب کند؟ مگر اجرای برنامه‌های عمرانی، کاهش فقر، برپا داشتن کارخانجات، واگذاری زمین به کشاورزان، کاهش بیکاری، و افزودن درآمد ملی، نمی‌توانست برای شاه اعتبار و شخصیت مورد نظرش را فراهم سازد؟ در اوایل دهه پنجاه شاه به جای پدید آوردن تشکیلات دمکراتیک، تمام هم خود را صرف برگزاری جشن‌های مجلل تخت جمشید کرد و در عوض آنکه پیوند خود را با مردم محکم کند، بر عکس از آنها بُرید و بر اثر پیوند با گذشته‌های دور دست، به کلی از

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱، ص ۸۱۸-۸۱۷.





توجه به واقعیت‌های حال غافل ماند.<sup>۱</sup>

ولخرجی‌های رژیم نه تنها سودی به حال ملت نداشت بلکه گرفتاری‌ها و بیچارگی‌های آنها را افزایش داد و برنامه‌های عمرانی و توسعه استان‌ها را به عقب انداخت. چنانکه به گفته نماینده دفتر برنامه و بودجه استان مازندران (در تاریخ ۵۵/۲/۱۵) از ابتدای سال ۵۲ تا ابتدای سال ۵۵ یعنی ظرف سه سال تنها ۹۶ میلیون تومان بودجه برای پروژه‌های عمرانی مناطق گرگان و گنبد اختصاص یافته است؛ یعنی سالی ۳۲ میلیون تومان، که این رقم ناچیز در مقابل انبوه مشکلات و کمبودهای عمرانی و زیربنایی این منطقه عددی حساب نمی‌شد، چون با توجه به اعترافات مقامات ارشد منطقه که در جلسه مورخ ۵۵/۲/۱۵ صورت گرفت: کمبود مسکن و خانه، کمبود تأسیسات پذیرایی و اقامتی عمومی، کمبود سردخانه، عدم بیمه محصولات کشاورزی، نبود سدهای انحرافی بر روی رودخانه‌ها، نبود سیستم فاضلاب، نبود پارک‌های عمومی، کمبود اعتبارات خاص ناحیه‌ای به ویژه در بخش‌های آموزشی و عمران شهری و روستایی، گرانی زمین و مسکن، مشکلات اداری و سازمانی، کمبود شبکه راه‌های ارتباطی مناسب، نبودن تأسیسات زیربنایی و خدماتی در روستاهای مرزی استان، نبود سالن اجتماعات، نبود مراکز بهداشتی و درمانی، کمبود مراکز ورزشی، کمبود نیروهای متخصص، عدم نظارت مستمر و دقیق بر اجرای پروژه‌ها تنها بخشی از مشکلات مازندران و گلستان بود که علنی اعلام شد.

در حالی که مشکلات این منطقه بسیار فراتر از این بود که آنها اعتراف می‌کردند. از جمله بی‌کاری، فقر، فساد، ناامنی، کمبود مدرسه، حمام، درمانگاه، برق‌رسانی، وسایل کشاورزی، درآمد پایین مردم، کمبود خطوط تلفن، وسایل حمل و نقل عمومی، مشکل گرانی و صدها مشکل و کمبود دیگر را باید به آن اعترافات اضافه کرد. مردم روشن ضمیر کشور با تاسی به پیام‌های آگاهی‌بخش حضرت امام خمینی، ضمن انتقاد به جشن‌های شاهنشاهی و سایر ولخرجی‌های شاه، از یکدیگر می‌پرسیدند آیا به راستی چنین جامعه‌ای با این همه مشکل می‌تواند هر روز جشن‌های پرهزینه برپا نماید؟! آیا تحمیل اینگونه برنامه‌های کاذب برای مردمی که فاقد کمترین امکانات رفاهی، بهداشتی، آموزشی و معیشتی هستند، درست است؟! چرا شاه بدون اعتنا به مسائل و مشکلات مردم دست به اجرای این‌گونه برنامه‌های نمایشی و بیهوده می‌زند؟! آقای علی دشتی در خاطراتش راجع به جشن ۲۵۰۰ ساله می‌گوید: فرنگیان آن را به

۱. فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۱۲۴-۱۲۳.



«بالماسکه» تشبیه کرده‌اند و همه آنها در حیرت‌اند که چرا دولت ایران هزارها میلیون تومان خرج کند، صد چادر گرانبها و صدها اتومبیل مرسدس بنز باریخت و پاش‌هایی که لازمه آنست در تخت جمشید فراهم آورد، از رستوران ماکسیم پاریس غذا تهیه و وارد کند، رؤسای کشورها را دعوت نماید و صدها از این نوع کارهای نابخردانه... تا سرانجام در جلگه مرودشت به راه بیفتند و چون بازیگران تئاتر فریاد زدند: «کوروش تو بخواب که ما بیداریم!»

عجب بیدار بودند! که چند نطق آقای خمینی او را چون موش مرده‌ای به خارج از مرز ایران پرتاب کرد!<sup>۱</sup>

۱. مهدی ماحوزی، همان، ص ۱۶۲.